

د شواریه‌های منطقه کردستان - آذربایجان

تازه زمان به عقب بر نمی‌گشت، آب رفته به جوی بازمی‌آمد  
و امکان نداشت مردم را به حالت قبل از اعلام حکومت خودمختار  
برگردانند. "کاکاغا" با حرارت و اشتیاق فراوان مشغول  
تعلیم دادن ارتش بود و قرار چنین بود که ارتشی ایجاد گردد -  
که پس از رفتن قوای نظامی روس از منطقه بتواند حقوق  
مردم کرد را در آذربایجان محفوظ نگاه دارد.

پادگان مها با ده در زمان اشغال منطقه از جانب روسها در سال  
۱۹۴۱ فروریخته بوده، به سربازخانه ارتش جمهوری مها با د  
تبدیل شده. در اوایل ماه آوریل یک هزار و دویست بارزانی آمدند  
در حالیکه زیباترین و عالی‌ترین نوع تفنگ را داشتند، و هفت  
تیر، مسلسل، نارنجک و... دیگر سلاحهای ارسالی از روسیه  
نیز در اختیارشان بود.

بارزانی‌ها قبلاً در جریان شوریه‌های سال ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ در شمال  
عراق به اندازه نیاز فنون جنگهای پارتیزانی را آموخته  
بودند، بویژه سران آنها انضباط بسیار شدید و محکم‌الاجرا  
می‌کردند، و مجموعه این مسائل آنان را بسیار بهتر و ورزیده  
تر از قوای مسلح عشا یرو قبایل کرد و نیز سربازان تازه کسار  
حکومت مها با ده بار آورده بود.

در طول ماه آوریل آنان روبه جانب سقز، که گفته می‌شد یک  
پادگان نظامی ایران در آنجا تقویت شده است، حرکت کردند.  
در این اثنا ایل بزرگ شکاک و هرکی از کوهستانهای غرب اورمیه  
به اتفاق هم حرکت کردند تا به پشتیبانی بارزانی‌ها بپردازند  
و جنبه دست راست آنها را روبه غرب و در جهت مرزهای عراق، -

محکم و تقویت بنمایند.

در این هنگام قاضی محمد بانگرانی و اندوه عمیقی نست بسه گریبان بوده او از اینکه ترکهای آذربایجانی که به خواست حقیقی اکراد یا اهمیت نمی دادند و یا اینکه با سخها ی سربالای دادنده می ترسید که بین اکراد و آنان برخورد - های خونین بوجود بیاید.

قوای آذربایجانی ، مناطقی را که بمعنوان مرزهای دو ملت تعیین شده بوده ، همچنان در اختیار داشتند .

این محل ها عبارت بودند از : شهر " خوی " که سی و پنج هزار نفر جمعیت داشت ، در قسمت شمال غربی دریاچه \* اورمیه واقع شده ، اکثر ساکنان آن آذربایجانی ، ولی بخش غربی آن متصل به کوهستانهای کردستان بود . " شاهپور " (سلماس) واقع در ۳۰ مایلی جنوب آنجا ، با جمعیتی در حدود دوازده هزار نفر بخش بیشتر ساکنان آن ترك و بقیه کرد . اورمیه ( رضائیه ) واقع غرب دریاچه ، با جمعیتی در حدود پنجاه و پنج هزار نفر ، بخش حاکم و اکثریت ترك ، که همراه آنان هشت هزار خانواده \* - مسیحی می زیستند ، به اتفاق موافق مهاباد نبودند چون آن جا مرکز حکومت بود . " میاندوآب " واقع در چند مایلی جنوب شرقی دریاچه ، با هشت هزار نفر جمعیت و آنچنان که پیدا بوده عموماً " آذربایجانی بودند ، اما از جانب اکراد به امور آنجا رسیدگی می شده بیشتر بخاطر اینکه در آینده جزو قلمرو آنان گردد .

به ترتیب بود ، اکراد در جستجوی يك خط جغرافیائی بودند که نود مایل در طول دریاچه مرزهای آنان شود ، حتی اگر دوشهر



## پیمان اکرادو آذربایجانی ها

در اواسط ماه آوریل مستشاران روسی در تبریز، اورمیه، مها -  
باده، اقداماتی در جهت رفع دشواریهای دولت کردستان  
و آذربایجان از طریق مذاکره و گفتگوهای دوستانه، بعمل آوردند.  
نمایندگان کرد عبارت بودند از: قاضی محمد، محمدحسین سیف -  
قاضی، سید عبدالله گیلانی، امرخان شکاک، رشید بیگ هرکی،  
زیرو بیگ هرکی، و قاضی محمد خضری اشنویه .  
ترکیب هیئت، که کونسول روس " هاشموف " نیز یکی از آنان -  
بوده پذیرفته بودند که مشکلات منطقه بخش بزرگی مربوط به  
ایلات و عشایر غرب دریاچه اورمیه می باشد.

نمایندگان جمهوری آذربایجان که در طرف مقابل میز نشسته  
بودند عبارت بودند از: جعفر پیشه وری - حاجی میرزا علی شبستری  
صالح پادگان - سلام الله جاوید - و محمد بی ریا .

برابراظهارات منابع کرده، این پیمان دوستی و همکاری که در  
۲۳ آوریل ۱۹۴۶ به امضاء رسیده، نفوذ نمایندگان روس در آن -  
وجود داشت زیرا که مسئولان روسی در تمام مدت گفتگوی نماینده  
های اکراد و ترکها، در اتاقی در مجاورت آنها نشسته بودند.  
با دلگرمی که اکراد به روسها داشتند، بیشتر روی حاکمیت در  
مناطق غربی دریاچه اورمیه اصرار می نمودند. روسها مجدداً -  
روی این امر با فشرده تاروژی که اکراد ترکیه و عراق -  
نیز با اکراد ایران هماهنگ قیام نکنند، بهیچ عنوان نمی -  
توان در مرزهای کردستان تغییری داد و یا آنرا مشخص و مجزا  
نمود .

مواد آخرین موافقتنامه که بالاخره در بوتهای فراموشی نهاده شد

و برای فروکش کردن آتش ناایمنی‌ها لازم الاجرا بودند و تصویب شدند، بدین ترتیب بود :

ماه ۱) درهرجائی که دوحزب لازم تشخیص دهند، نمایندگان رسمی طرفین در هر دو منطقه، اختیارات کافی داشته باشند.

ماه ۲) در نقاطی از آذربایجان که ساکنین بیشتر آن کرد باشند کار ادارات دولتی بعهدهٔ افراد خواهد بود و بالعکس.

ماه ۳) برای حل مسائل اقتصادی کمیسیون مختلطی تشکیل و تصمیمات کمیسیون با مساعی سران هر دو حکومت اجرا خواهند شد.

ماه ۴) در صورت لزوم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان اتحاد جنگی منعقد و طرفین از کمکهای متقابل برخوردار خواهند شد.

ماه ۵) هرگونه مذاکره با حکومت تهران با موافقت هر دو حکومت آذربایجان و کردستان مقدور خواهد بود.

ماه ۶) حکومت آذربایجان برای پیشرفت زبان و ترقی فرهنگ افراد می‌کنند کوشش خواهد نمود و بالعکس.

ماه ۷) هرکسی برای برهم زدن مقام دوستی و تاریخی دونژاد آذربایجان و کردستان و از بین بردن اتحاد همکاری ملی یا خدشه دار کردن آن اقدام کند وسیلهٔ طرفین مجازات خواهد شد.

تمام افراد یا نشده در آغاز این مبحث زیر این پیمان نامه را امضا کردند. افرادی که زیر قرارداد را امضا کردند زیاد به دولت دوست ( روسیه ) دلخوش نبودند، اما چنان بنظر می‌آمد که دیگر راه بازگشتی وجود ندارد.

در تهران يك حالت غامض و ناراحت کننده‌ای وجود داشت ، به ویژه از وقتی که متوجه شده بودند این دو استان ایـران همچون دو دولت جداگانه نمایندگان رسمی بین هم رد و بد کرده و يك چنین پیمانی را امضا نموده‌اند .

اما قوام السلطنه توانست که از تمایل آذربایجانی ها به اهمیت ندادن به ماده پنج قرارداد ، بهره برداری کند . نیز حکومت مرکزی از اینکه ترکها به خواست اکراد پاسخهای درست و کامل نداده بودند و رنجشی در بین شان وجود داشت به نفع خود بهره برداری نموده ، بویژه که می دیدند تمایل اکراد به تهران بسیار بیشتر است تا به تبریز .

یکی از ماده هائی که قاضی به آن اهمیت خاصی می داده ، ماده ی چهارم پیمان بوده که در آن اشاره به همکاریهای نظامی در بین طرفین در مواقع لزوم شده بود . قاضی وقتی به مها با دبرگشت دسته‌ای نظامی و رؤسای آنان را دعوت کرد و از آنان خواست که سوگند یا دکنند که هرگاه آذربایجان مورد هجوم قرار گرفت آنان برای دفاع از آن آماده باشند .

قاضی نمی توانست تنها به این امر امیدوار باشد که آذربایجانی ها در مواد مربوط بخودشان درست و صادق خواهند بوده ، البته نیروی نظامی و غیرت و رشادت آنان را چیز چندان قابل توجهی نمی دانست ، اما به این امر اطمینان داشت که حکومت تبریز که درست کمونیست ها بوده ، هم از نظر تئوری و اندیشه ، و هم از نظر کردار ، کاملاً در اختیار روسها است . نتیجه‌ای که جا داشت به آن دلخوش و امیدوار باشند ، تنها زمانی تحقق می یافت که همکاری نظامی بین کردستان و منطقه‌ای وجود می داشت که

زنده ماندن و ادامهٔ حیات آن منطقه ، از سوی یکی  
از ابرقدرتها تضمین شده بود .



آندره گرومیکو نماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی  
در سازمان ملل متحد نیویورک - مارس ۱۹۴۶

## اعزام دانشجویان شوروی

آوریل همچنان ماه اعزام دانشجویانی بود که برای ادامه‌ی تحصیل عازم باکو شدند. لازم این مطلب یادآوری گردد که سه درماه نوامبر یک هزار و دویست قبضه تفنگ وارد مهاباد شد درماه دسامبر چاپخانه تاسیس و دستگاه چاپ که بسیار ضروری بود شروع بکار کرده و یک ماه پس از آن از سوی مسئولین حکومت اعلام گردید که هشت دستگاه کامیون بارکش نظامی وارد شهر گردیده که دو هفته بعد پنج دستگاه دیگر نیز به آن اضافه گردید.

اگراد مجدداً درخواست تانک و توپخانه کردند تا در صورت لزوم بتوانند با ارتش ایران مقابله کنند. روسها هرگز پاسخ رد نمی دادند و اعلام کرده بودند که به زودی هشت عراده توپ خواهند فرستاده اما هیچوقت این توپها ارسال نشدند. داستان تانک عجیب و جالب توجه بود، روسها اصراً داشتند که ما از نمونه تانکهای قدیمی ایران، ویاتانکهای کهنه آمریکائی خواهیم فرستاده، آنها بخاطر اینکه دست ما آشکارا در مسائل دیده نشود، اما تانکها نیز همچون توپها - هرگز نرسیدند. شاید از روز اول نیز این تصمیمات جدی نبوده اند. اگرچه در باکو قول کمکهای اقتصادی داده شده بود، اما در این زمینه نیز اقدامی صورت نگرفت.

یکی از وعده‌ها که بسیار به درد بخور آرزوهای دیرینه و دور دراز اتحاد شوروی بوده، این بود که جوانان کرد را برای ادامه‌ی تحصیلات به شوروی بفرستند، و "باقروف" در باکو گفته بود که هر چند نفر را که میل دارید بفرستید.



نامبرده توانست این مقدار انسا نیت بخرج دهد، چون خوب می-  
دانست که میزان تحصیلات جوانان کرد محدود است و ایسـن  
جوانان آمادگی دارند که درشوروی در رشته \* نظامی یا هر رشته \*  
دیگر ادامه \* تحصیل بدهند.

درمهاباد در طول ماه مارس و آوریل، قاضی محمد با همکاری  
وزیر فرهنگ مناف کریمی، شروع به جستجو در مورد یافتن  
جوانانی که در آینه می توانستند افسران خوب و ورزیده  
شوند، کردند. چون سطح معلومات و تحصیلات پائین بود، هر  
کسی که شش کلاس ابتدائی را گذرانده بود می توانست در ردی  
انتخاب شوندگان قرار گیرد. بنا بر این خیل سی زود شمارة  
انتخاب شدگان به شصت نفر رسید.

اواسط ماه آوریل بود که اولین گروه چهل نفری آماده اعزام  
شدند، پدران آنان هیچ گلهائی نداشتند، اما وقتی می دید-  
ند که در تبریز هم دانشکده \* افسری وجود دارد، تمایل بیشتری  
داشتند که فرزندان شان به آنجا اعزام شوند. اواخر ماه آوریل  
گروه چهل نفری وارد تبریز شدند در حالیکه تمام خرج و حساب-  
خوران داده بودند. پانزده روز پس از آن، دسته \* دوم که  
بسیست نفر بودند، بدنبال دسته \* قبلی اعزام شدند. در تبریز  
روسپاهانان را با قطار به باکو فرستادند و در آنجا در محلی که  
دانشکده \* افسری نام داشت استقرار یافتند، در واقع در آن  
محل دروس دبیرستانی و تمرینات نظامی به جوانان داده میشد.  
فرمانده \* آن مدرسه ژنرال "مال جانوف" و مسئول جوانان  
کرد سرهنگ "حسین حاجی اوف" بود.

اگر ادلباس او نیفورم نظامی گرفتند و از روی استعداد به چند

دسته و رسته تقسیم شدند، مخارج آنان پرداخت شده بود - حتی بعضی جیره<sup>۱</sup> اضافی نیز گرفته بودند.

مطالب کمونیستی آشکارا به آنان تدریس نمی شده، اما چگونگی اوضاع داخلی شوروی، جا نبداری استالین از مسئله<sup>۲</sup> اکراد - بخشی از پروگرام روزانه بوده، در این میان از مسائل ملی نیز گفتگومی شده. اکراد با آذربایجانی ها باکو میانه خوبی داشتند، اما با دوستان و بنجاه ترك آذربایجانی ایرانی که در آنجا بودند اصلاً<sup>۳</sup> میانه شان خوب نبود و این امر بیشتر بخاطر سوابق کدورتی بود که در دل های هر دو طرف مانده بود.

از میان شصت نفر دانشجوئی که به باکو اعزام شدند، چند نفر برنگشتند که عبارت بودند از: سلطان اطمیشی که امروز در باکو پزشک است. سیدکریم ایوبی که او نیز تحصیلش را در آنجا به پایان برد و در باکو ماند و اکنون پزشک جراح پلاستیک - ( ترمیمی ) است. رحمان گرمیانی اکنون در باکو می باشد.

حسن حامی اکنون در عراق پزشک است. رحیم سیف قاضی امروزه در شوروی است، جوانی به نام " گلاویژ " که در سال ۱۹۶۱ به زبان کردی در رادیو برلین برنامه تبلیغی علیه ایران اجرا<sup>۴</sup> می کرده. يك پسر و يك دختر هم در اورمیه، به نامهای حامد خسروی - و هاجر زندی بعنوان خبرنگار از سوی " جغراف و منصوب شدند.

سه نفر دیگر از جوانان مهابادی برای ادامه<sup>۵</sup> تحصیل در دانشکده<sup>۶</sup> باکو بورس گرفتند که عبارت بودند از: رحمان حلوی - خسرو ذوالفقاری - و مصطفی شلماشی. از میان آنان تنها فرد آخری هم اکنون در اتحاد شوروی است.

گروه شصت نفری که در ماه آوریل سال ۱۹۴۶ به روسیه اعزام  
روانه شدند، شاید تنها گروهی بودند که بر کسب تعلیمات  
و تحصیلات عالی رفتند، تا بعدها برگردند و آاره کنندگان متما -  
- یل به روس ارتش یا سایر ادارات شوند. دسته دوم اگر چه  
انتخاب شدند اما دست روزگار هر گز اجازه نداد که پای آنان به  
خاک روسیه برسد.

این مسئله هم جالب و جای توجه است، مسئولین حکومتی  
در مهاباد تصمیم گرفتند که پسران آن دسته از رؤسای  
عشایر را که در آغاز جانبدار حکومت بودند اما کم کم به سردی  
می گزاشیدند، به عنوان گروگان مانند به روسیه بفرستند.  
اما رؤسای عشایر هزار و یک دلیل برای امتناع و اجتناب از -  
این امر می آوردند، دسته ای می گفتند برای رسیدگی به  
امور ایل لازم است حتما " فرزندانمان در محل باشند، گروهی  
دیگر اظهار می داشتند که فرزندان ما آن جر بزه و استعداد را  
ندارند که به چنین جاهائی فرستاده شوند، بالاخره  
بهانه ای دسته ای هم این بود که تاخر منهای برداشه نشوند ما  
نمی توانیم پسرانمان را بفرستیم.

این گونه به تعویق انداختن ها بسیار به نفع آنان بود چون -  
آفتاب عمر جمهوری کم کم به لب بام می رسید و روزهای آخرین  
آن داشتند فرامی رسیدند و این احتمال می رفت که از دست  
دوست دیرینه اشان خلاصی یابند. در این هنگام جوانان کردی  
که در باکو بودند انتظار فرار رسیدن فصل تابستان را می کشیدند  
بیخبر از اینکه قمار سیاسی فضای دیگری بوجود می آورد این -  
مدت تحصیل در آنجا نتیجه مورد نظر آنها را برایشان نخواهد داشت.

## قاراوا (قادراآباد)

تا ۲۹ آوریل پادگان تقویت شده\* ارتش ایران در سقز آماده بود که نیروی خود را در جلو چشم همه\* مخالفین به نمایش بگذارد و عملاً "میزان روحیه" ارتش ایران را نشان دهد، از سوئی نیز اطمینان داشت که بعضی از قبایل و عشایر منطقه مخفیانه متحد نیروهای دولتی هستند و در صورت لزوم از آنان پشتیبانی خواهند کرد. از جانب میاندوآب جاده‌ای پس‌طی سمت جنوب غربی در دامنه "کوههای منطقه به مه‌باد می‌آید، و در جهت جنوب جاده‌ای دیگر مقابل جلگه\* رودخانه "تنه‌و" تا چهل مایل به جانب بوکان می‌رود، نیز از آنجا دوباره در جهت جنوب سسی مایل دیگر ادامه دارد تا اینکه وارد سقز می‌گردد و چنین به نظرمی آید که ادامه‌اش به سنندج و کرمانشاه برود.

در فاصله\* مرغوبترین محل‌های بین میاندوآب تا سقز که دارای آب کافی نیز می‌باشد، روستاهای حاصلخیز و املاک خانوادگی ایلخانزاده\* بوکان (دهبکری) و فیض‌الله بیگسی‌های دورو بر سقز، قرار گرفته‌اند.

صبح روز ۲۴ آوریل، سرهنگ کسری فرمانده\* ایرانی در سقز - بایک واحد ششصد نفری سواره که توپخانه نیز پشتیبانی آنها را برعهده داشت، به جانب شمال، بطرف قوای خصم براه افتادند و واحد موزیک نظامی، راه ییمائی آنان را روح و خالتی خاص داده بود. تا هنگام ظهر، ستون قریب به هشت مایل در جهت شمال حرکت کرد و به روستای کوچک قاراوا (قادراآباد) رسید.

در آنجا تجهیزات و کوله بارها را زمین گذاشتند و در میان بیشه‌ای در کنار رودخانه اردو زدند.

از نقطه نظر بازرانی ها این نقل و انتقالات فقط برای ترساندن آنها بوده و در آن لحظه بازرانی ها در قسمت بالایی شهر سقز و در سمت غربی جا ده بودند. در این هنگام که قوای ایسرانی سرگرم برپا کردن جا در بودند، بازرانی ها که تا آن وقت خود را استتار کرده بودند از چهار طرف آنان را در محاصره گرفتند و به سوی شان آتش گشودند. همان لحظه بیست و یک سرباز کشته و هفده نفر زخمی و چهل نفر اسیر شدند. بقیه را نیز تعقیب کردند تا آنها را بدرون سقز راندند.

بعد از ظهر آن روز اسرار را با ماشین روبا ز به مها با دفتر ستادند در شهر مراسمی عمومی وجود داشت که با رسیدن این اسیران مراسم تبدیل به جشن و سرور گردید. مردم بیشتر به چشم هدیه به آنان می نگریستند تا به چشم دشمن. پس از مدتی افسران اسیر را به سقز نزد یاران شان برگردانند، سربازان نیز به تبریز روانه شدند تا از آنجا آزاد شوند و به تهران برگردند. مسئله قارا و بیشتر شکل دامی کهن و از مدافعه نبردهای کردی داشت تا یک جنگ به شیوه نوین و امروزی، اما روی هم رفته نشان می داد که قدرت نظامی و مقاومت در منطقه وجود دارد. قوای ایرانی در آنجا بطور کلی درهم شکستند اما بیشتر بخاطر موقعیت آنجا، نه اینکه ایرانیان از جنگ واهمه ای داشته باشند. در هر صورت موفقیت اکراد در ایسن درگیری، دلگرمی و شغف فراوانی برای جمهوری نو پسا بوجود آورد.

## توتون

تا ماه مه چنین پیدا بود که قدرت نوینی درمها باد شکل گرفته -  
است . کابینه ، یا بهتر بگوئیم کمیته \* مرکزی حزب دمکرات -  
کردستان ، چه بصورت فردی ، چه بصورت دسته جمعی شبانروزی  
کاری کردند . بعضی از اعضا \* بیشتر بخاطر کسب مال مسئولیت  
قبول می کردند ، و زیانهم کوشش می کردند .

زمانی که حکومت شکل گرفت ، حزب ماهانه سه هزار تومان  
معا دل هفتصد دلار حقوق برای قاضی تعیین کرده ، اما او در برابر  
خدمات خویش هیچ پولی نخواست . وزرا \* کابینه ماهی دوست  
وهشتاد تومان معا دل شصت و پنج دلار حقوق می گرفتند . اجلاس  
روزانه \* آنان به ریاست قاضی محمد تشکیل می شده ، اگر چه  
قاضی رئیس جمهور بوده ، نه نخست وزیر .

از نقطه نظراقتصادی فئارزیادی روی حکومت نبود ، زیرا که  
محصولات سال قبل بسیار خوب و رضایت بخش بود ، نیز وسائل  
ارزشمندی همچون : سلاح - مهمات - ماشین چاپ - کامیونهای  
بارکشی بدون اخذ وجهی از سوی شوروی ارسال گردید .

مالیات همچون گذشته از جانب اداره \* دارائی که به وزارت  
دارائی ایران وابسته بوده زیر نظر " احمدعلمی " اخذ و جمع  
آوری می شد و تمام اینگونه درآمدها در اختیار حزب حاکم  
قرار می گرفت ، و از سوی احمدعلمی و شرکت ترقی نظارت دقیقی  
بر آن می شد .

شرکت ترقی یک کمپانی رسمی تجارتی بود که صادرات را زیر  
نظر داشت و انجام همه \* معاملات رژیم با اتحاد شوروی در اختیار  
آن بوده ، که کلا " بوسيله \* " محمد امین معینی " وزیر داخله

(وزیرکشور) اداره می‌شده (سوابق و دفاتر شرکت ترقی امروزه در بایگانی اداره<sup>۶</sup> دارائی مهاباد می‌باشد مترجم).

مهمترین شهادت و جرئت معامله کردن این شرکت در طول عمر جمهوری، فروختن توتون محصول سال ۱۹۴۵ بود که این کار در اوایل سال ۱۹۴۶ انجام گرفت. این توتون هم در انبار اداره<sup>۶</sup> بخانیات مهاباد قرار داشت.

حکومت ایران ده درصد (۱۰٪) پول این توتون را پرداخته بود اما هیچگونه اقدامی برای اتمام معامله انجام نمی‌داد.

ناچار در آخر ماه آوریل قاضی، محمد امین شرفی را به تبریز فرستاد تا در آنجا به دکتر صمدوف بگوید که توتون کردی برای فروش آماده است. دکتر صمدوف در حالیکه خود را بسیار بیساز از حد دلسوز اکراد نشان می‌داد به حرفهای نماینده<sup>۶</sup> مهاباد گوش فرا داد و راهنمایی‌های لازم را در این زمینه به او متذکر گردید. و گفت در این کار احتیاط فراوانی لازم است، درست ترین راه انجام این کار این است که قبلاً مسئولین کرد تلگرافی به تهران ارسال دارند و در آن درخواست بقیه پول و اتمام معامله را بنمایند و رونوشتی از تلگراف را برای نماینده<sup>۶</sup> کردها در مجلس "صدر قاضی" بفرستند. اگر تا پنج روز پس از ارسال تلگراف پاسخی فرستاده نشده، یک افسر تجارته روسی به نام "آقابیک اوف" از تهران فرستاده خواهد شد تا بیاید و درباره<sup>۶</sup> انجام این معامله با مسئولین کسرد گفتگو نماید.

بدینسان در اوایل ماه مه تمام توتون کردی به مبلغ نزدیک به هشتصد هزار دلار خریداری گردیده که بخشی از آن را

پول رایج ایران پرداخت کردند و بقیه را وسائل مورد نیاز  
اگراد همچون : شکر، پارچه های کتان، وسائل ولوازم بلوری  
وسائل ولوازم چینی ساخت روس و... تحویل دادند.  
اگرچه این پولی که داده شد کمتر از مقداری بود که از سوی  
انصار دخیات ایران پیشنهاد شده بود، اما اگراد را پیشرفت  
و چگونگی توزین صحیح آموخت و باعث شد که در آینده محصول بیشتری  
تولید نمایند. آنگاه معامله کردن با شوروی هم مشکلات بسیار -  
کمتری بر سر راه داشت.

بالاخره ده درصدی (۱۰٪) که ایران پرداخته بود همچنان در -  
مهاباد نگهداشته شد و هرگز به حکومت مرکزی مسترد نگردید.  
چند روز پیش از اینکه ارتش روزه‌ها آذربایجان را برای همیشه  
ترك گوید، چند کامیون بزرگ در حالی که در مهاباد بارگیری  
کرده بودند، به میاندوآب و از آنجا به تبریز حرکت کردند.  
در مدت چهل و هشت ساعت یک میلیون و هشتصد و هفتاد و پنج هزار  
کیلو توتون به آنسوی رود ارس برده شد. پس از آن ارتش  
شوروی متعلقه را تخلیه نمود و بیرون رفت.



## ایران و آذربایجان

برابر گفته<sup>۶</sup> رادیو مسکو تمام نیروهای روسی روز ۹ ماه مه خاک ایران را تخلیه نمودند، ولی این امر تا چند روز پس از نهم ماه مه از جانب ناظران بی طرف تأیید نگردید. تخلیه<sup>۶</sup> ایران از جانب روسها به این شرایط بود که يك رابطه<sup>۶</sup> سوپو دوستانه بین آذربایجان خودمختار و حکومت مرکزی ایران بوجود بیاید به همان شکل و ترتیبی که قرار بود مجلس ایران آن را تعیین کند. نیز مسئله<sup>۶</sup> امتیاز نفت شمال در همان مجلس به بحث و گفتگو گذاشته شود. روسهای چنین فکرمسی کردند که تخلیه<sup>۶</sup> ایران تا حدودی فشار را کم خواهد کرد و در آن صورت ایران در مورد امتیاز نفت خود را به کوچه علی چپ میزند بخاطر همین امر بود که نمی خواستند مسئله<sup>۶</sup> آذربایجان - به سادگی و فوری حل و فصل شود.

نخست وزیر ایران قوام السلطنه آشکارا اعلام کرد و گفت: - تا زمانی که قوای دولتی ایران بر سر تاسر کشور حاکمیت نداشته باشند، هیچ نوع انتخاباتی برای فرستادن نماینده به مجلس صورت نخواهد گرفت.

اگرچه فشار سازمان ملل متحد و دول غربی به شدت مخالف و روبروی نقشه<sup>۶</sup> شوروی در ایران بوده، از نظر شوروی تمام درها بسته نبود. شوروی هامي پنداشتند که نفوذ حزب توده بسیار است و می تواند از همه<sup>۶</sup> نقاط ایران بویژه آذربایجان نماینده به مجلس بفرستد و بدین ترتیب بالاخره مملکت بجان روس کشیده خواهد شد. دولت شوروی بسیار عجله داشت که نتیجه<sup>۶</sup> موافقتنامه<sup>۶</sup> پنهناسی بین قوام و حکومت آذربایجان را به چشم ببیند.

در روز بیست و هشتم آوریل پیشه‌وری به تهران رسید و مدت پانزده روز را در آنجا به گفتگو دربارهٔ شواریهای آذربایجان و کردستان خود مختار گذرانید، البته از نظراینگه با اکرا د هم پیمان بود بحث آنها را به میان می‌آورد. مبنای گفتگوها بریک طرح هفت ماده‌ای بود که از سوی قوام پیشتر دگر دیده بود و در آن فوق العاده تا کینشده بود که ارتش و ژاندارمری باید در تمام نقاط آذربایجان مستقر شوند، در واقع تسلیم بسو ن قید و شرط حکومت تبریز را خواسته بود.

روز سیزدهم ماه مه قوام در بیانیه‌ای از هیئت نمایندگان مردم آذربایجان انتقاد کرده و آنها را متهم کرده بود که در جهت بهم خوردن مذاکرات گام برمی‌دارند. در بخشی از آن بیان نامه آمده بود: «برای برقراری و توافقنامه‌ایکه با روسها داریم، دولت شوروی مراتب رضایت خاطر و خرسندی خود را از گفتگو دربارهٔ مسئلهٔ نفت شمال اعلام نموده است، پس از امضاء توافقنامهٔ فوق هفت ماه فرصت هست که مجلس تشکیل گردد و نظر نهائی را تأیید و اعلام نماید. بخاطر همین امر بسیار ضروری است که هر چه زودتر انتخابات مجلس انجام پذیرد، و من از نمایندگان آذربایجان انتظار دارم که شرایط لازم برای این امر مهم را بوجود آورند.»

در چهاردهم ماه مه پیشه‌وری به تبریز برگشت و طی بیانیه‌ای مراتب سوطن خود را از این گفته‌ها اعلام داشت. با توجه به این امر که در حکومت آذربایجان وزیر امور خارجه و وزیر جنگ وجود نداشت، آذربایجانی‌ها چنین نشان داده بودند که می‌خواهند همیشه با ایران بمانند. پیشه‌وری اعلام کرد

درحقیقت قوام السلطنه تسلیم شدن بدون قید و شرط ما را -  
می خواهد و مسئله ی نفت شمال و مجلس بهانه ای بیش نیست .  
طرفین مسئله یعنی ایران و آذربایجان بسیار خواهان این امر  
بودند که مشکلات از طریق مذاکره و گفتگو حل شوند، دولت  
شوروی نیز چنین نشان می داد که همچون طرفین مسئله ، دوست  
دارد که گفتگوهای دوستانه ادامه داشته باشد .  
از آن پس گفتگوها در تبریز دنبال می شده ، و از ماه مه ، نماینده  
ایران و دوست جانبدار روس قوام السلطنه ، مظفر فیروزه ، در  
جلسات شرکت می کرد .



## یورش بزرگ

پس از ماجرای قاراوا که نیروی اکراد يك ستون ارتش -  
ایران را بکلی تارومار کرده، اعتبار، نام، عضویت، و.....  
حزب دمکرات کردستان اهمیت ویژه‌ای یافت، این بارروءای  
سیاسی کردها توانستند که بیشتر قبایل را باهم متحد  
کنند و آنان را تشویق نمایند که به يك پیشروی نظامی بسه  
جانب جنوب دست بزنند، بلکه بتوانند کرمانشاه را نیز  
آزاد ساخته و به جمهوری ملحق نمایند.

در بیستم ماه مه يك دسته شناسائی ارتش ایران به فرماندهی  
سروان " خسروی " که خود از اکراد سمنجی بوده، در خارج سقز  
اردوگاه برپا کرده بودند. ناگاه از سوی بارزانی ها مورد  
حمله قرار گرفتند که در این حمله سروان خسروی همراه با دو  
نفر سرباز کشته شدند و در آن ناحیه ارتش ایران بکلی روحیه‌ی  
خود را باخت و از دست داد.

تا اوایل ماه ژوئن واحدهای ارتش ایران مجدداً " در سقز استقرار  
یافتند و این بار فرماندهی را رئیس ستاد ارتش ایران  
ژنرال " رزم آرا " بعهده داشت و سه گردان (در حدود پنجاه نفر  
سرباز در اختیار داشت که توسط هواپیما و توپخانه و تانکهای  
قدیمی از آنان پشتیبانی می شد.

اکرادی که در فاصله بین سقز و مرز عراق مستقر بودند، و ارتش  
ایران می خواست آنان را مورد حمله قرار دهد، در حدود  
سیزده هزار مرد مسلح بودند. چنین پیدا بود که این آخرین  
قدرت جمهوری باشد. در میان قوای کرده، نیروهای عشایری کاملاً  
نمایان بودند. لازم است از اول به این مطلب اشاره کنیم

که تا امروز اکراد در بیشتر جنگها حالت مقاومت کردن داشته اند. همچون اروپای قرن نوزدهم، اکراد رزمنده، کرد سوار بر اسب و مجهز به سلاحهای آن روزگار بودند. کسانی که از کشورهای غربی برای دیدن آنها می آمدند، سوارکاری و چوگان بازی روی اسب آنها بیش از هر مطلب دیگری توجه خارجیها را جلب می کرد. پس از سال ۱۸۸۰ که تفنگ مارتینی اختراع گردیده جنگاوری سواران اهمیت خود را از دست داد و قدیمی گردیده و این واقعیتی است که در اکثر نقاط دنیا پذیرفته شده است.

حتی امروز هم سواران رزمنده، کرد می توانند که دسته‌ی نظامی را که تعلیمات کافی ندیده باشند، بترسانند. اما اگر طرف مقابلشان سلاح خوب در اختیار داشته و به کوهستانهای منطقه هم آشنائی داشته باشد، بسیار مشکل خواهد بود. اگر اکراد بتوانند با او هم مقابله نمایند. اسبها چگونه که در یورش و حمله بسیار مفید و ضروری بوده، در عقب نشینی نیز نقشی حیاتی بر عهده داشت. در روزگار ما هم اسب در مناطق کرد نشین وسیله خوبی برای سواری، کار، و بارکشی می باشد. چند سال قبل آنهمه جنب و جوشی که محمد رشیدخان بعمل آورده بخش اعظمش با کمک سواران بود.

برابر بعضی از مدارکی که امروزه در دست هستند، اکثر نیروهای مسلح کرد در سال ۱۹۴۶ در جنوب مهاباد تمرکز داده شدند تا از میان آنان سواره نظام انتخاب شوند. البته روی این امر تا کید نمی شد که این عده حتما "باید روی پشت اسب به نبرد ادامه دهند، آنها می بایست در مواقع ضروری بتوانند اسب را رها کرده و با استفاده از سنگرو جان پناههای طبیعی جنگ را ادامه

دهند. به سواره نظام اکراد نمی شد گفت يك نیروی منضبط ،  
 اما بسیار فعال و قابل اعتماد بودند. چگونگی نبرد آنان  
 بیشتر با چگونگی محل ونحوه \* فرماندهی رابطه داشت .  
 این واقعیتی آشکار بود که در آن هنگام بیش از هر دسته و  
 گروهی روی بارزانی ها حساب می کردند. چون آنان پس از -  
 چندین سال مبارزه با قوای عثمانی و نیروهای عراقی ، استاد  
 مسلم جنگهای پارتیزانی و کوهستانی شده بودند. آنان می -  
 توانستند مهدتها در سنگرساکت و بیحرکت بمانند تا اینکه  
 دشمن کاملاً در دسترس آنها قرار می گرفت . در آن واحد  
 نقشه ها و حقه های عجیبی طرح می کردند و وسیله ای این حقه ها -  
 بسادگی و با دادن کمترین تلفات و زخمی يك پا سگاه دولتی  
 را تسخیر می کردند. البته این را باید پذیرفت که گاهی  
 اوقات بخاطر تضعیف نشدن روحیه \* رزمندگان آنان مارکشته های  
 خودی را بسیار کمتر از عدد واقعی بیان می کردند، اغلب می -  
 گفتند زیان طرف مقابل یک دنیا بوده ولی ما اصلاً ضرر و آسیبی  
 ندیده ایم و به این وسیله عده \* دیگری را نیز بسوی خویش می -  
 کشیدند. مسئله \* دیگری نیز در میان آنان وجود داشت ، هیچ  
 گروهی میدان فعالیتش از آخر فاصله با عشره اش دورتر نمی رفت  
 شایدگاهی اوقات تا پنجاه مایل دورتر می رفتند .  
 رهبری بارزانی ها یا باشیوخ خودشان بوده ، یا افسران  
 قبلی ارتش عراق ، اما این حالت تنها در جبهه \* سقز رعایت نمیشد .  
 تا اواسط ماه مه ، ترکیب ارتش اکراد برابر لیست زیر بود که  
 به ترتیب از اکراد شمال آمار آغاز می گردد :  
 بارزانی های تحت فرماندهی ملا مصطفی یک هزار و دو بیست نفر

پیاده - بارزانی های تحت رهبری شیخ احمد (که در جنبه نبودند)  
 نهصد نفر پیاده جلالی ، و چهارصد نفر سواره میلانی - شكاك  
 های تحت رهبری امرخان هشتصد سوار - شكاك های تحت فرماندهی  
 طاهرخان (پسر اسماعیل آقاسمکو) پانصد سوار - هرکی های تحت  
 رهبری رشید بیگ و بیگ زاده های تحت نظارت نوری بیگ -  
 یک هزار سوار - هرکی های تحت فرماندهی زیروب بیگ هفتصد پیاده -  
 پیروان شیخ عبدالله افندی تحت نظارت سید فهیم دوست سوار -  
 زرزا های تحت رهبری موسی خان سیصد سوار - ترکهای قره پاق  
 تحت فرماندهی یاشاخان و خسروی خان پانصد سوار - ماشهای  
 تحت فرماندهی عبدالله قادری چهارصد سوار - ماشهای تحت  
 فرماندهی کاک حمزه نلوس امیر عثمانی پانصد سوار - پیبران  
 تحت نظارت محمد امین آقا و قرنی آقا سیصد سوار - منگورهای  
 تحت فرماندهی عبدالله با یزیدی سیصد سوار - منگورهای تحت  
 فرماندهی سلیم آقا اجاق دوست سوار - منگورهای تحت نظارت  
 علی خان ، و ابراهیم سالاری چهارصد سوار - گورک سردشت زیر  
 نظر کاک الله دوست سوار - گورک مهاباد تحت نظارت با یزید  
 عزیز آقا سیصد سوار - گورک سقز تحت فرماندهی علی جوانمردی  
 مانند آقا ، و حاجی ابراهیم آقا چهارصد سوار - عشایر متفرقه ای  
 اطراف سردشت پانصد سوار - ایل سوسنی یکصد سوار - نهبکری های  
 مهاباد تحت رهبری جعفر کریمی چهارصد سوار - نهبکری های بوکان  
 تحت نظارت آقا های ایلخانیزاده پانصد سوار - فیض الله بیگی  
 های بوکان و سقز هشتصد سوار - طایفه " بیداغی سقز دوست سوار -  
 عشایر متفرقه " منطقه " مهاباد و شاهیندر سیصد سوار - پیروان -  
 محمدرشیدخان با فیه سیصد سوار - پیشمرگهای جوانرود و اورمان

جنوب جمهوری ، یکصد و پنجاه سوار . جمع کل ارقام و آمار  
فوق الذکر دوازده هزار و هفتصد و پنجاه (۱۲۷۵۰/-) نفر .  
این چنین نیروئی رسیدگی ویژه لازم داشت ، خوراک و مهمات  
می خواست که همه این امور بخوبی انجام می گرفت .  
برای هر دسته يك افسر تعیین شده بود که این افسر جدا از  
آموزشهای نظامی ، آماده نمودن غذای کافی برای افرادش  
نیز جزو وظایفش بود .  
بدین ترتیب حکومت نوپا توانست بر بسیاری از مشکلات و  
نشواری های میان عشایر فائق آید ، و جنبش خود را در سطح  
وسعی ، دريك مسیر درست بحرکت درآورد .



## گفتگوها

ناسوم ماه مه سرلشکر " رزم آرا " به جبهه " سقز رسید به -  
منظور اینکه فرماندهی قوای تقویت شده " آنجا را برعهده  
بگیرد و اگر امکان داشته باشد با نمایندگان اکراد نیز در مورد  
یک آتش بس موقت گفتگو نماید تا راه رساندن آذوقه به آنجا  
باز شود.

در این اثنا یک هیئت مختلط آذربایجانی و کرد در سقز با مسئولین  
منطقه درباره " این شواریها گفتگو می کردند. اعضا " هیئت  
نمایندگی اکراد عبارت بودند از: سرهنگ دوم عزت عبدالعزیز  
(عراقی) - سرگرد ابراهیم صلاح - و رئیس ستاد ارتش کرد ها  
جعفر کریمی از ایل نهبکری های مهاباد.

اعضا " هیئت نمایندگی آذربایجان عبارت بودند از: ابراهیم  
علیزاده - خلیل آذربایگان - و حسن جودت.

چند روز قبل جعفر کریمی ترتیب این امر را داده بود که از سقز  
یک جاده " اضطراری و موقتی برای پادگانهای ایران در بانه  
و سرلشت گشوده شده، اما مقامات ایرانی نوشته ای بعنوان  
تضمین این کار و باز شدن راه مذکور مطالبه می کردند.

خواسته می شد که نیروی کرانچهار کیلومتر از سقز و سه کیلو  
متر از جاده " که به سردشت می رفت عقب بروند، نیز نمایندگان  
دائمی اکراد در سقز تعیین شوند تا آتش بس به خوبی رعایت شود.  
اگرچه قوای دولتی تضمین کرده بودند که در جهت شمال پیشروی  
نکنند، پس از مدتی این راهم از یاد بردند، با توجه به این  
امریش بینی می شد که حکومت مهاباد موافقتنامه را نپذیرد و  
آن را رد نماید.

چنین پیداست که رهبران حکومت کرنا زوعده‌های مبهم که  
در بارهٔ خود مختاری از فرماندهان نظامی ایران در حین  
گفتگو از شواریه‌های مرزی می‌شنیدند، بسیار خوشحال  
و شاد بودند، اما آنان هیچ توجهی به عقب کشیدن نیروهای  
ایرانی نکردند، همان نیروهایی که برای هجوم  
به سندج (سنه) تقویت می‌شدند.



تصویری از مگر در روز گاراوج قدرت

## موافقتنامه ایران و آذربایجان

در این اثنا، اواخر ماه مه و اوایل ژوئن، پیشه‌وری و مظفر فیروز، مشغول گفت‌وگو درباره مسائل بود که در ۲۲ ماه آوریل از سوی قوام اعلام شده بود، که آنهاست یابی به راهی برای توافق بین حکومت آذربایجان و حکومت مرکزی بود.

در طول این مدت چگونگی اوضاع رسمی آذربایجان از نقطه نظر کسب خودمختاری لچار نوعی رکود گردیده، چون با کوششهای سفیر ایران در سازمان ملل متحد "حسین علاء" که سعی داشت مسئله آذربایجان را در دستور کار خود بگنجانده مخالفت می‌شده.

بناگاه مسئولان تبریز و روزنامه‌ها شروع به انتشار و تائید روی این مسئله نمودند که: آذربایجان همیشه يك بخش جدائی‌ناپذیر از خاک ایران بوده و خواهد بود، و تمام مشکلات و دشواریهایی که پیش آمده‌اند، همه مسائل داخلی ایران می‌باشند. وقتی که در ۲۷ ماه مه پیشه‌وری اعلام کرد و به مسئولین آذربایجان گفت که: امضاء موافقتنامه‌ای با دولت مرکزی ایران ضرورت دارد، زیرا آمریکائی و انگلیسی‌ها می‌خواهند با بهره برداری از مسئله آذربایجان و مشکلات آن توطئه‌ای علیه دوست بزرگ ما شوروی بچینند، دست روسها بطور بسیار روشن و آشکاری در مسائل آنجا دیده شده.

اتحاد شوروی در حالیکه بسیار آرزو داشت، غرب هیچگونه نفوذی در سازمان ملل متحد نداشته باشد، بسیار از این امر هشاد و خوشحال بود که هرچه زودتر موافقت‌نامه‌ای در ایران به امضاء برسد که زمینه برای انتخابات فراهم گردد، چون

می پنداشت که از این طریق توده‌ای‌ها فراوانی بدرون مجلس  
راه خواهند یافت و در آنجا هم راه را برای تصویب مسئله نفت  
ایران - سوویت هموار خواهند کرد.

سرانجام در سیزدهم ماه ژوئن موافقت نامه‌ای درپانزده ماهه  
از جانب پیشه‌وری و مظفر فیروز به امضاء رسید. در این موافقت  
نامه حکومت ایران از بعضی مسائل که در پیشنها ۲۲ آوریل  
قوام داده شده بوده عدول کرده بود. آذربایجان بار دیگر  
به ایران ملحق گردیده بود، مجلس ملی آنجا، به نام  
" شورای استانی " شناخته شده بود، قوای مسلح آنجا جزئی از  
قوای مسلح ایران گردیده بود، اما درباره مقامات بلند پایه  
نظامی و فرماندهان عالی صحبتی نشده، فقط اشاره شده بود که  
در آینده هیئتی از نمایندگان دولت مرکزی و شورای استانی  
به کارآنان رسیدگی خواهد کرد. دسته‌ای از افراد مؤمن و -  
متعهد از سوی شورای استانی به دولت مرکزی معرفی شوند  
دولت از میان آنان یکی را بعنوان استاقدار آذربایجان تعیین  
نماید.

تنها در ماده سیزده این پیمان اشاره‌ای به اکراد شده بود -  
و آنهم اینکه اکرادی که در آذربایجان زندگی می‌کنند می‌توانند  
از مزایای این موافقتنامه بهره‌یابند، نیز در ماده سه پیشنها  
مورخ ۲۲ آوریل حکومت مرکزی تصویب شده بود که اکراد می‌توانند  
تا کلاس پنجم ابتدائی به زبان مادری خویش درس بخوانند و آن  
را بیاموزند. بیشتر جاهای این موافقتنامه مبهم بوده و اجرای  
بیشتر مواد نیاز به آزمایش تا یک زمان محدود داشت و اختیارات  
نیمه رسمی که داده می‌شد.

هیچ صحبتی از شورای استانی مهاباد نشده بود و به مسئله‌ی  
خود مختاری آنان کوچکترین اشاره‌ای نشده بود .  
دیگر قوای نظامی روس در شمال رود ارس بودند و آنرا «باجنا سما»  
بخشی از ایران شده بود، و از سوی حکومت مرکزی سلام الله جاوید  
بعنوان استاندار آنجا تعیین شده بود .  
اما حکومت مهاباد در بدترین وضع ممکنه تنها گذاشته شد و  
حالت لرزان و ناپایداری داشت و هرآن بیم سرنگونیش میرفت  
و موجودیت آن بهیچ عنوان جای باور نبود . از این لحظه بعد  
مسئولین حکومت در مورد ادامه جمهوری امیدشان فقط به آثار  
دوستی با شوروی و نیز نصایح و راهنمایی‌های آنان بود .  
چگونگی حقیقی برخورد روس‌ها با مسئله اگر اده، در این روزهای  
آخر شکل حقیقی و واقعی خود را نمایان می ساخت .  
از قبل یک درگیری نظامی پیش‌بینی می شده که بین قوای تقویت  
شده ایران در سقز با بارزانی‌ها که در قسمت بالایی شهر مستقر  
بودند، بوجود آید .

## ماشا

در فاصله نیمه نخست ماه ژوئن با رزانی ها آرام آرام به بالای -  
بلندیها و تپه های سمت شمال و مغرب که مسلط بر سقز بودند  
رفتند و تصمیم این بود که تا حدودی نیروهای ایران را که در  
بانه و سردشت تقویت می شدند، بترسانند.  
از این نقاط بلند هر گونه حرکتی را که در جهت تقویت قوای -  
درون سقز انجام می گرفت، زیر نظر داشتند.  
ژنرال رزم آرا که خود فرماندهی جبهه را در دست داشت متوجه  
شده بود که ضربه کاری را امکان ندارد از طرف بانه یا سردشت  
به آنها وارد آورند، بویژه که اگر ادبناها گاهائی بودند  
که کاملاً از دید و تیرپنهان بودند ولی آنها امکان این را داشتند  
که نیروهای در حال نقل و انتقال ایران را بزنند. اگر بادگان  
هیچ اقدامی نمی کرد امکان داشت که هیچ زبانی نبینند، اما  
در عوض روحیه سربازان بکلی درهم می شکست، نیز عسائیری  
که اندک تمایلی بجانب دولت داشتند آنهم از میان می رفت.  
استوروا در گردیده بود که به جانب تپه ماشا پوروش شدیدی به  
طرف بارزانیها برده شود. قبل از حرکت نظامیان، ژنرال رزم آرا  
نطق بر حرارت و هیجان انگیزی برای آنها ایراد کرد و گفت که :-  
آبروی ارتش ایران در گرو عملکرد شماهاست. سحرگاه روز پانزده  
ژوئن دو گردان نیروی ایرانی که توسط توپخانه، تانک و نیروی  
هوایی از آنان پشتیبانی می شد، بطرف دامنه ماشا سرازیر  
شدند، برابر گرفته منابع کردوایران، این عمل تصمیم بسیار  
شدیدی بود و بسیار دقیق هم اجرا گردیده نیز هر دو طرف  
تائید می کنند که بارزانی ها بالباسهای خاک، رنگ بستکرد

خونشان بسیار خوب استتار کرده بودند، اما همچون همیشه دو سوی نبرد هریک می گویند دیگری آغازگر بوده است. به استناد به منابع کردی با شروع شدن درگیری و آغاز تیراندازی بلند می مامسا از سوی سیزده نفر بارزانی به رهبری "خلیل خوشاوی" که تفنگ و مسلسل در اختیار داشتند تصرف گردیده، باز با تکیه بر منابع کرد در طول جنگ سی نفر بارزانی دیگر بمنظور کمک دادن خود را به سیزده نفر فوق رسانیدند، اما آنطوریکه منابع نظامی ایران می گویند بارزانیان رزمنده در تپه "مامسا" از سوی پانصد تا هشتصد مرد مسلح عشا یر کرد پشتیبانی و تقویت می شدند. اما هر دو سو انعان دارند که بارزانی ها همچون همیشه بر خود مسلط بودند و تا هر چه از طرفشان محاصره نگردید دست از ادامه نبرد نکشیدند. خلیل خوشاوی به افراد خود اطلاع داد که تنها در یک چهارچوب دوپست یاری روی دشمن آتش بگشایند و قسمت بالائی جاده کمر بندی همدشان باشد. نزدیکی ها غروب ارتش ایران داشت بر تپه تسلط کامل پیدا می کرد و بارزانیها مجبور به عقب نشینی گردیدند تا آن لحظه ارتش دو کشته و چهل نفر زخمی داشت.

اگرچه منابع نظامی ایران می گویند که کشته و زخمی افراد در این نبرد زیاد بوده، منابع کرد اظهار میدارند تنها کشته "این جنگ" خلیل خوشاوی "بود که هدف ده گلوله قرار گرفت و فوراً به بیمارستان روسها در تبریز انتقال یافت و پس از دو روز در آنجا فوت نمود.

زمانیکه خبر جنگ سقز را به ملا مصطفی دادند، او در تبریز بود. نام هر سیزده رزمنده را به او گفتند، ملا مصطفی پیش بینی

این امر را کرد که خلیل خوشاوی تا لحظه‌ای که زنده بسوده از محل خود بخوبی محافظت نموده و آنجا را رها نکرده است .

از نظر موقعیت تقویت شده<sup>۴</sup> کردها در جبهه<sup>۵</sup> جنوب در اواسط ماه ژوئن می بایست علت شکست آنها در این جبهه روشن شود، نیز برای حمله<sup>۶</sup> متقابل و جبران این شکست و فتح دوباره<sup>۷</sup> بلندیهای ما مابرسی های لازم انجام گیرد .

در این هنگام سرهنگ میر حاج وعده‌ای از بارزانیها نامنه‌ی غربی ما مشارا در اختیار گرفتند، اما همینکه زد و خورد آغاز گردید میر حاج برای این عقیده راسخ گردید که اگر اد برای يك حمله وسیع وهمه جانبه آماده شوند تا ارتش را از تمام مناطق کرد نشین پاکسازی نمایند و به یکباره از میانش ببرند.

مشکل بزرگ اگر عدم وجود يك جبهه<sup>۸</sup> متحد و واحد نیز به موقع نرسیدن بیانیه ها و نستورات لازم در مورد اینکه نیروهای عشایری همچنان حالت دفاعی داشته باشند یا خیر، بود . آنگاه تا نستورا زمها باد صا در نمی شد هیچ کسی جرئت حمله به ارتش ایران رانمی داشت . چنین پیداست که در نبرد ما مابا بارزانی ها رشادت فوق العاده‌ای از خود نشان داده باشند، و بسیاری از نقاطی را که می بایست در اختیار ارتش باشد آنان در بتصرف خود در آوردند.

مسئله<sup>۹</sup> ما مابا برای طرفین ظاهرا خوب و قانع کننده بسود و هر دو سوازا اقدامات خویش رضایت خاطر داشتند. ارتش ایران از این امر خشنود بود که بالاخره هر طور باشد توانسته بود در برابر دشمن بایستد، خصمی که اینهمه از آن وحشت داشتند .

همچنین روحیه<sup>۱۰</sup> افراد برای یورشهای بعدی آماده وقوی میشود.



از سوی دیگر اگراد مسلح هم به هیچ عنوان یاس و دل سردی را  
به خود راه نمی دادند، بویژه از اینکه فقط يك كشته داده -  
بودند و در عوض آن ارتش ایران را که بمراتب قویتر از خودشان  
بود دچار زیان فراوان کرده بودند، بسیار احساس غرور می کردند.  
بعد از مسئلهء مامشاه چه چیز می توانست جلوگیری از حمله  
به سندیج گردد؟ اما این امر بسیار ساده و آسان هم نبود.

www.iran-archive.com

## درباره \* یورش

رهبران کرد چنین می اندیشیدند که بغیر از مردم شه — ر — سنندج که به " سنه " معروف است ، راهنمایان روسی نیز از طرح آنان در جنوب کردستان ایران پشتیبانی خواهند کرد . " اسدوف " رابط سیاسی روسها که بنام افسر تجارتنی در شهر مهاباد می زیست ، بطور بسیار دقیقی حرکت عشار کرد را در جهت جبهه \* جنوب زیر نظر داشت ، نیز از حمله ای که قرار بود ماه ژوئن انجام پذیرد اطلاع کافی داشت .

وزیر فرهنگ ، مناف کریمی ، بهمراهی چند نفر از همکارانش در راه رفتن به سردشت بودند برای اینکه دستور انامه ی جنگ را به آنجا برسانند ، در حالیکه بناگاه نحوه \* برخورد روسها با مسئله \* اکراد تغییر یافت که این امر باعث شد دومین قاصد بدنبال آنان روانه شود تا دستورات لازم را برای برگشتن وعدم جنگ بدهند .

این مسئله تصادفی نبود که در ماه ژوئن ( ۱۳ ژوئن ) موافقت نامه ای بین پیشه وری و مظفر فیروز به امضا رسید که در بخشی از آن آمده بود : " ... امکان دارد راهی با مقیاس های ملی برای نفوذ روسیه در ایران گشوده شود . . . " .

یک هفته پس از امضا \* این موافقتنامه و چند روز پس از مسئله مامشا ، کونسول روس در اورمییه " هاشموف " به سرعت خود را به روستای " سرا " در شمال سقز رسانید و در آنجا با : قاضی محمد ملا مصطفی - امرخان شکاک - میرحاج - و مصطفی خوشنا و ملاقات و گفتگو کرد . در این لحظات حساس هاشموف به آنان هشدار داد که اگر آنان در بایئین سقز ، از فشار خود روی ارتش ایران -

نگاهند، احتمال برخورد با بریتانیا برایشان پیش می آید  
 چون در آنجا در نزدیکی های کرمانشاه، بریتانیا منابع  
 حیاتی نفت را در اختیار دارد. لازم بیادآوری است که در آن  
 زمان روسها هم بدنبال امتیاز نفت بودند و هیچ نمی خواستند  
 اکراد باعث شوند که بریتانیایی ها با زهم جلوتر بیایند.  
 در آغاز یورش، هاشموف به آنان اطلاع داد که اکراد نمی توانند  
 زیاد روی پشتیبانی روسها حساب کنند، نیز شوروی نمیتواند  
 جلو حمله ارتش ایران را از سایر جبهه ها به جمهوری، سد  
 نماید. این سخنان قاضی و همکارانش را متاثر ساخت، اما پیش  
 از اینکه دست از جنگ بردارند، یک گفتگو و مشورت را در سطح  
 مقامات بلند پایه، حکومت بسیار ضروری دیدند. بدین ترتیب  
 قاضی به مهاباد برگشت و از رؤسای عشایر و اعضاء کمیته ی  
 مرکزی حزب دمکرات کردستان دعوت بعمل آورد.  
 پس از بحث و تبادل نظر در مورد گفته ها و هشدار هاشموف، قاضی  
 گفت که من فقط سه راه بنظر می رسد: ۱- قوای اکراد به  
 حرف روسها اعتنائی ننماید و به سنجج حمله کند ۲- به حرف  
 روسها توجه شود و آن قوای مسلح برگردند ۳- تسلیم حکومت  
 مرکزی ایران شوند. استفاده از انتخاب راه دوم این است که  
 دلگرمی و امید زیادی به روسها باقی می ماند، نیز به فرمانده  
 ارتش ایران در جبهه خیلی زود از تهران دستور داده می شود که  
 شهرهای مرزی را به دست قوای مسلح اکراد بسپارد. قاضی پس از  
 این توضیحات که چنین پیدا بود راه ترک مخاصمه را بهتر میدانند  
 تصمیم گیری نهائی را به گردن حاضران در جلسه انداخت.  
 حاجی باباشیخ که نخست وزیر چندان مقتدری نبوده در باره ی -

نتایج حمله صحبت کرده. در حالیکه تنها چهار رئیس عشیره با -  
 افرانشان از گفته های او پشتیبانی می کردند و چنین می -  
 پنداشت که می توانند بدرون سنندج راه یابند و چنین گفت :  
 اگر روسها از این کار انتقاد کردند، حکومت اکراد می تواند  
 بگوید که حاجی بابا شیخ به همراهی چند نفر از عشایر خوسرانه  
 دست به انجام این کار زده است. و نیز تا آن زمان می توان  
 اکثریت قریب به اتفاق اکراد را بدرون حکومت کشانده.  
 اکثریت راه میانه روی را پیشنهاد می کردند، می گفتند اگر  
 ما از راه دوم برویم هم ارزش ما محفوظ خواهد مانده هم  
 از نظر نظامی و جنگی بدنامی ببار نمی آوریم، نیز می توانیم  
 مدت درازی را به گفتگو مذاکره بگذرانیم، و از همه مهمتر  
 دوست مقتدرمان شوروی از ما هیچگونه رنجشی پیدا نمیکنند.  
 دسته ای از سران عشایر به مهاجرت آمدند و تشکیل جلسه دادند  
 و چنین پیدا بود که راه نوینی یافته اند و نیز ظاهراً « اینطور  
 به نظرمی آمد که اشتیاق شدید به جنگ کم کم به سردی گرائیده  
 است. آنان در فکر خود می پنداشتند که هیچ شکی نیست که  
 می توانند ارتش ایران را از تمام منطقه خارج نمایند و پس -  
 همدردی تمام اکراد را بیدار کنند و تمام منطقه کردستان را  
 بصورت یک واحد در آورند، اما با خود می گفتند : پس از همه ی  
 این کارها چی؟ تبریز بخوبی از طریق قانونی با تهران به  
 توافق رسیده بود، و آذربایجانی ها بنام بخشی از ملت ایران بار  
 دیگر به آغوش مام میهن برگشته بودند. نیروهای روسی هم که  
 در شمال رود ارس مستقر شده بودند، بسیار خوب پیدا بود که در -  
 جایی که آذربایجان را رها کرده اند، چگونه از یکدسته ی نامتحدو

پراکنده، کرد جا نبداری خواهند کرد؟ سته‌ای از اکران هم -  
که روی مسئله، جدگ و دامه، آن پافشاری می‌کردند. دلیلتان  
این بود که می‌گفتند: ارتش ایران حکومت کمونیستی تبریز  
را دشمن اصلی خود می‌داند، همینکه آنرا ساقط کرده، مسئله،  
مهاباد تنها برای يك حمله، آن کافی خواهد بود، آن وقت  
است که تلافی مشکلات آذربایجان و تبریز را نیز برسرما  
درخواهند آورد.

بعضی از رهبران کرد که زیاد به اخبار رادیوهای خارجی  
گوش می‌دادند بخوبی درك کرده بودند که دوستان قدرتمند  
ایران کم نیستند، بنا بر این عاقلانه‌ترین راه را چشم پوشی  
از نبرد می‌دانستند. حکومت مهاباد حتی تصمیم گرفت که  
در این راه يك گام هم به جلو بردارد و آتش بس در جبهه جنوب  
را تضمین بنماید و در این مورد با فرماندهان ایرانی گفتگو  
نماید. با این حال چلورا مکان داشت که نیروهای ایرانی  
آنگونه که راهنمایان روس پیش‌بینی می‌کردند از سقز  
بانه، و سرشت عقب‌نشینی نمایند؟  
ظاهرا "چنین پیدا بود که صبر و تحمل و حوصله داشتن ممکن -  
است به نفع جمهوری تمام شود.

## آشتی و آتش بس

وزیر فرهنگ مناف کریمی ، در راه عزیمت به سردهشت بود که فرستادگان از پی او آمدند، در نیمه های راه به او رسیدند و پیامی درست برعکس پیام قبلی به او دادند که در سردهشت به قوای مسلح اکراد بگویند نیت نگهدارند و از ادامه نبرد خودداری نمایند ، پس از دریافت پیام همچنان به راه خود بجانب سردهشت ادامه داد.

در آنجا قبل از همکاری به قوای کرد اعلام کرد که نیت نگهدارند و حمله نکنند. دوهفته در آنجا ماند و در این مدت با افسران ارتش ایران : ژنرال " آبروم " و سرهنگ "بزشکیان " دیدار و گفتگو کرد. فضای گفتگوها دوستانه بود، افسران ارتش ایران پیشنهائیکه کردند که لازم اکراد هماهنگ با تمام مردم ایران بر علیه رژیم آنریباجان وارد نبرد شوند. در حالیکه از نظر بیشتر اکراد این کار روش خوب و بسندیده ای بود ، از نظر اعضا کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان این طور نبود و این خبرفتوانست آنان را همچون سران عشایر شاد و خوشحال نماید.

در این مدت گفتگوهای بسیار جدی بین قاضی محمد و ژنرال رزم آرا در روستای " سرا " انجام گرفت. قاضی از جاقب راهنمایان روسی در فشار بود که باید در برخورد با مسئولین ایرانی بسیار نرم و صبور باشد، ناچار آتش بس را پذیرفت و نیز نبول کرد که راهی برای رساندن آذوقه به پادگانهای لانه و سردهشت گشوده شود.

سه نفر نماینده را برای اقامت در سقز انتخاب کرد

این سه نفر عبارت بودند از: حاجی باباشیخ - هزار شاعر -  
و حاجی محمد آقا .

این سه نفر تا آخر درسقزمانندوبی هوده منتظر رسیدن  
دستور از تهران برای فرماندهان ارتش بودند دایر برای اینکه  
شهرهای مرزی را در اختیار قوای مسلح اکراد قرار دهند تا -  
آنان به حفاظت و نگهداری از آنها بپردازند .

www.iran-archive.com

## اوضاع داخلی جمهوری

دراواسه ماه ژوئن به نقشه های ادامه دادن به جنگ می -  
بایست خاتمه داده شود، و با آغاز ماه جولای معلوم بود که  
فضای منطقه از مسیر اولیه خود منحرف می گردد. قبایل زورمند  
و متحد جنوب مدت زیادی را در حال آماده باش برای جنگ  
نگذرافیدند و اندک اندک چراگشتشان روبه شمال آغاز گردید.  
حضور آنان بار سنگینی بر دوش روستائیان منطقه بوده برای  
اهالی آن روستاها جدا از آذوقه خودشان از مها باد نیز فرستاده  
می شده، اما رویهمرفته چنین پیدا بود که این وضع ادامه زیادی  
نخواهد داشت.

همینکه عقب نشینی سواران قبایل در خط دفاعی شکاف بوجود آورد  
با رزانی های متمهد و قدرتمند به جاهای اولیه خود بازگشتند.  
بغیر از این مسائل، متلاشی و پراکنده شدن سریع سواران رزمنده  
عشایر، حکومت و کمک دهندگان روسی را ناچار کرد که با تردید  
به بعضی از سران عشایر مراجعه نمایند و این را آخرین تلاش  
و کوشش می دانستند، تا این لحظه ملا مصطفی هم توانسته بسود  
هم در میان سران جمهوری وهم نزد روسها اعتباری برای خود بسد  
نست آورد.

با رزانی ها بخاطر اینکه عراقی بودند، از جنگ با ارتش ایران  
هیچ واهمه ای بدل راه نمی دادند و همین امر سبب گردید که  
بعضی از نیروئی که بسیار جای امید جمهوری بود مانند گاروشوند.  
در این مدت در مها باد نیز تحولاتی بوجود آمده بود. از سوی  
سلام الله جاوید، سیف قاضی بعنوان فرماندار مها باد  
منصب شده بود، که لازم به یادآوری است خود سلام الله جاوید



نیز پس از ارضا شدن موافقتنامه سیزدهم ماه مه بین جعفر پیشه‌وری و مظفر فیروز، بعنوان استان آذربایجان تعیین شده بود. اما همچون گذشته کارهای حساس در دست قاضی محمد بود که از سوی اعضا کمیته مرکزی حزب به او کمک کرده می‌شده. نارائی حزب بسیار زیاد نبود، اما این مقدار بود که جوابگوی مخارج روزمره آن گردیده. مبلغ بیست هزار تومان (معادل چهار هزار و چهارصد دلار) چندماه قبل از حکومت تبریز وام گرفته شده بود، که در آن چقدر به کارخانه‌ی قندمیان‌دوآب تحویل داده بودند.

مالیات و حق عضویت در حزب مرتباً خذ می‌شده، بویژه از سران عشایر که بسیار علاقمند بودند که وفاداری خود را به رژیم نشان دهند. کمکهای مالی نیز از بعضی از خانواده‌های ثروتمند اخذ می‌شده، همچون خانواده «شافعی» که از روز بسته شدن نطفه این جمهوری تا روز سقوط آن مخالفش بودند.

چگونگی اوضاع بازار و معاملات بسیار خوب بود و اجناس عراقی و قاچاق به آزادی وارد مهاباد می‌شد و از آنجا به بازارهای تبریز و حتی تهران نیز می‌رسید و بفروش می‌رفت.

مردم عادی شهر می‌توانستند به راحتی به هر جایی که دلشان می‌خواست بروند، چه منطقه تحت نفوذ جمهوری وجه غیر آن. اما مسئولین حکومتی و اشخاص سیاسی بسیار مواظب خود بودند که در دام قدرت مرکزی تهران نیفتند.

سیاست اقتصادی حکومتی غیر محدود و اجتماعی بسود که مردم شهر قبلها این روش را آزموده بودند. حمل اسلحه برای همه آزاد بود و تقریباً می‌شود گفت تمام مردان و پسران ناحیه

مسلح بودند. مردم شهر با خیال راحت می توانستند به تمام را دیوهای خارجی گوش دهند درحالیکه این امر به هیچ عنوان در میان ترکهای آذربایجان امکان نداشت. پلیس مخفی بخشی جدائی ناپذیر از رژیم تبریز بود، درحالیکه در مهاباد اصلاً وجود نداشت. سروان "حامد مازوجی" رئیس نژبان مهاباد، در طول یکسال خدمتش، تنها چند نفر از دشمنان قاضی را بازداشت کرد که شماره آنان از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کرد.

قاضی بهیچ عنوان معتقد به این امر نبود که در منطقه باید - اداره ای وجود داشته باشد که مردم از آن وحشت داشته باشند و آن اداره حافظ رژیم یا جان او باشد. بخاطر همین همیشه به مردم می گفت: باید حرکات شما نشان نهند، نرک و فهم سیاسی شما باشد. قاضی اطلاع بسیار خوبی از مسائل داشت، می دانست که این حکومت جوشیده از آرزوی دیرینه یک ملت است، بنابراین قبل از هر چیز بایستی روش و عملکرد آن طوری باشد که بتواند پشتیبانی اکثریت ملت را بخود جلب کند. آن گاه این نیروی عظیم مردم از هر اداره و پلیس مخفی و... بهتر حافظ رژیم و وضع موجود خواهند بود.

در ماه جولای ماشین چاپ از جانب روسها تحویل حکومت مهاباد گردید، این ماشین آغاز بکار کرد و روزنامه "کردستان" - بطور مرتب انتشار می یافت. نیز هفته نامه و ماهنامه هائی چون: هاوار (فریاد) - تاگر (آتش) - و هه لاله (لاله) در تمام کردستان ایران و عراق پراکنده می شد.

نیز برای چاپ اسناد - رسید - قبض و سایر امور ادارت از این

چاپخانه استفاده می شده. نوشتجات، کتب و دیگر لوازم تحریر از عراق ارسال می شدند، اما نوشتجات عراقی چون از نظر لهجه با زبان مردم مهاباد فرق داشت، تاثيرچندانى برجسای نمی گذاشت.

فرستنده رادیوئی که شوروی به آنها داده بود، هرروز از ساعت ۱۰ تا ۱۰ بعدازظهر برنامه بخش می کرده اما قدرت آن - به حدی نبود که صدای اکراد را به آنسوی مرز وبه میان اکراد عراق وترکیه برسانده، دراین باره چند پیشنهاد به روسها داده شده که همه آنها بدون پاسخ ماندند.

اخبار مندرج در روزنامه ها ویا رادیو، از روی منابعی همچون رادیو یا روزنامه های خارجی اقتباس می شده. نه در رادیو و نه در روزنامه ها کوچکترین صحبتی از مرام کمونیسم نبوده، اما به شکلی عجیب و مبالغه آمیز از استالین توصیف و تمجید بعمل می آمد و ارتش سرخ مورد ستایش فراوان قرار می گرفت.

## تاثير شوروی و تملات سلساسی

اگر در مقایسه با تبریز سخن بگوئیم باید انان کنیم که در -  
مها با حضور روسها بسیار کم بوده حتی تصاویر ژوزف استالین  
که همراه با عکسهای قاضی محمد در بیشتر منازل و ادارات وجود  
داشت ، کمتر بود .

در خاور میانه پراکنده شدن عکس يك نفر بیشتر با زور مندی او  
رابطه دارد تا با نیکی و خدمتگزاری او به مردم ، اگر ادهم که  
در فاصله ۴ چهار سال قدرت روسها را خوب شناخته بودند .

رهبران کرد چندین بار جانبداری خویش را از روسها اعلام کردند  
پیوندها شان با روسها رسمی بوده ، اما هیچ کسی چنان نشان  
نمی داد که با قدرتی مساوی خود شان در رابطه می باشند .

در مدتی که کا کا غلامشول نظم و ترتیب دادن به ارتش مها باد  
بود ، با بایوف و اسدوف در سازمان دادن حزب نمکرات کردستان  
کمکهای فراوان می کردند . لازم به یادآوری است که جمعیت  
ژ . کاف به نام انجمنی نمکرات و غیر رسمی همچنان فعالیت می کرد  
و هر چند برای رهائی کردستان بزرگ کوشش می کرد يك خط مشی  
سیاسی روشنی نداشت . حزب نوین نمکرات کردستان اگر چه -

با مترقی ترین احزاب شرق و غرب رقابت می کرده از نقطه نظر  
تئوری سیاسی زیاد قوی نبوده . اعضا ۴ حزب برای نظم و سازمان  
دادن حزبشان ، آگاهانه یا نا آگاهانه ، حزب کمونیست مدل  
شان شده بوده . برای مثال بخش زنان داشت که همسر قاضی  
گرداننده ۴ آن بوده و بخش جوانان که " علی خسروی " مسئول  
آن بود . برای اعضا ۴ يك نوع کارت ویژه ما در می گردید که خیلی  
زود این کارت درست اکثریت اعضا ۴ چه شهری و چه روستائی دیده

شده. بخش جوانان جایی بود که در آنجا جوانان برای رسیدن بر  
 سطح بالاتر و کمیته مرکزی تحت انضباط خاصی تربیت میشدند  
 اما این بخش خیلی زود شخصیت و استعدا واقعی خویش را بروز  
 داد و حتی از نقطه نظر نظامی توانست از تشکیلات ما در جلو  
 بزند. در ماه مه چنین تشخیص داده شد که بسیار بهتر خواهد  
 بود اگر برای عضویت در حزب رفع محدودیت شود و توسعه  
 پیداکننده نیز برای ایجاد و شکل گرفتن سلسله مراتب و -  
 رسیدگی به شکایات مردم، يك انجمن با شرکت دوازده نفر  
 بنام " شورای عالی" بوجود آید. ترکیب این شورا همچون  
 کمیته مرکزی حزب بیشتر شامل رؤسای عشایر و افراد خانواده  
 های رده بالایی مهاباد بودند. نیز تشخیص داده شد که محل  
 شورا شهر مهاباد باشد.  
 اگرچه این شورای عالی هرگز تبدیل به يك مرکز مهم تصمیم-  
 گیری نشده، توانست تا حدودی از فشاری که بردوش اعضا  
 کابینه وجود داشت، بکاهد.  
 حزب کمکرات کردستان اگرچه برای سروسان دادن ظاهر خود  
 از روشهای کمونیستی بهره گرفته بود، در دادن هرگونه  
 راهنمایی سیاسی آزاد بود. در آن روزگار در سراسر مهاباد  
 تنها يك نفر با افکار مارکسیستی آشنائی داشت، آنها دانشجوئی  
 بود که در تهران دچار حزب توده شده بود. اگرچه شعار دادن و  
 به جانبداری از اتحاد شوروی برخاستن عملی مترقیانه بشمار  
 می رفت، در عمل هیچ صحبتی از سوسیالیزم نبوده، هیچ خبری  
 از تقسیم زمین، یکسان نمودن نهقان و مالک و اینگونه مطالب  
 که روزنامه می نوشتند و را دیوتبریز تبلیغ می کرد در میان نبود.

ولی سرمداران جمهوری توانستند تا حدودی عداوت و مخالفت -  
خود را با سران عشایر، از آنان مخفی نگاه دارند. کمیته مرکزی  
و رؤسای ادارات حکومتی اکثراً از مردم مها باد بودند و آنان  
هم از اینکه می دیدند امتیازات سران عشایر از آنان کمتر است  
بسیار شاد و خوشحال بودند.

بغیر از نیروی کم و محدود داخل شهر مها با دوبا رزانیهای عراقی  
تمام بار مخارج ارتش جمهوری بردوش محصولات روستائی سنگینی  
می کرده هرگونه اقدام در جهت کم کردن نفوذ سران عشایر  
بسیار با دقت، غیر مستقیم، و محاطانه انجام می شده. مثلاً  
فرزندان آنها را به تبریز یا باکو اعزام می کردند، یا بهترین  
سلاح و مهمات را در میان اکراد مها بادی یا بارزانیهای مورد  
اعتماد تقسیم و توزیع می کردند.

روسها بخاطر اینکه خورشان در اداره حکومت دخالت داشتند  
نمی خواستند که رفتار تند و شدید با سران عشایر و فئودالها  
داشته باشند. البته هیچ دلیلی هم درست نیست که نشان دهد  
که به کمک و جانبداری از سران عشایر، بدانگونه که انگلیسیها  
در طول جنگ در عراق می کردند و برای ایجاد پشتیبانی مردم  
از قوای متفقین، سران عشایر را با پول خریداری می کردند  
برخاسته باشند. روسها این کار را نمی کردند اما از راه های  
دیگر وارد می شدند، با مثلاً با بعضی ها دوستی خاص بوجود می-  
آوردند به خیال اینکه بتوانند از دوستی او در جهت اهداف خود  
بهره برداری کنند. برای مثال در غارت بسیار پرنفع و بهره ای  
که زیر وبیگ هرکی در روستاهای آنر با یجان و آرامنه نشین غرب  
دریاچه اورمیه انجام داد، روسها خود را به آن راه (کوچه علی چپ)

زدند. روسها وقتی دیدند که تنها دوستی صرف نمی توانستند  
انگیزه‌ای باشد و کاری از پیش ببرند، بوسیلهٔ تهدید یا هشدار  
هایی که می دادند، نظیر: پشتیبانی ما از جمهوری قطع میشود،  
توانستند قاضی محمد، قوای مسلح، و تصمیمات داخلی همهٔ  
مسئولین حکومتی را تحت اختیار خود درآورند.

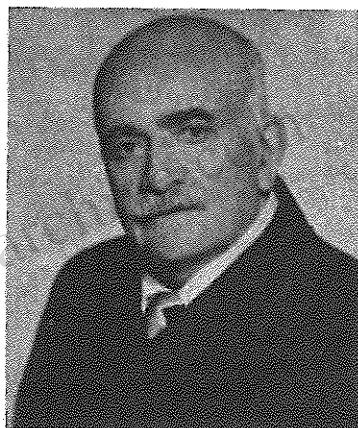
چون روسها خوب می دانستند که هر نوع معرفی نمودن برنامه -  
های سیاسی یا اقتصادی سوسیالیستی، شهریان و روستائیان  
را به کوششهایی وامی دارد و بدون تردید این امر بر قاضی و  
سایر مسئولین اثر خواهد داشت، از انتشار هر نوع نشریه‌ای  
در این زمینه خودداری می کردند. ولی از بسیاری جهات موفق  
شدند که رهبران کرد را بطور کامل در مسیر مورد نظر خود  
بکشند. این آثار بی‌شمار در هنگام گفتگوی اکراد با نمایندگان  
آذربایجان، یا در ماه ژوئن که روسها قصد داشتند دست کشیدن  
اکراد از جنگ را به آنان تحمیل نمایند، بخوبی مشهود بود.  
در بسیاری از نواحی روسها کوشش داشتند که تا آنجا که  
ممكن است، بگذارند و در پشت سر بیشتر کارهایشان، جاه طلبی آنان بخوبی  
هویدا بود. به همین دلایل بعضی اوقات راهنمایی‌های آنان  
محدود بود، بنا بر این در بیشتر مسائلی که در آینده بوجود  
می آمدند، آنان نیز سهم داشتند و به هیچ عنوان امکان  
تبرئهٔ آنان وجود نخواهد داشت.

## جبهه \* شمالی

بخوبی مشاهده می شد که حس جاہ طلبی روسای اکراد نزدیک -  
مرز شمالی دریاچه \* اورمیه ، دربین کردستان و آذربایجان  
درجهت جنوب توسعه پیدا می کنده و در نظر دارنند برای رسیدن  
به اهداف خود با حکومت آذربایجان که بعنوان آزمایش اکراد  
را بعنوان حکام منطقه تعیین کرده بودند، وارد جنگ شوند.  
روز نوزدهم ماه جولای سواران رزمنده \* هرکی وشکاک بطرف  
شهرماکو در شمال دور و نزدیکی مرز شوروی پیشروی کردند  
نیز بداخل شهر وسیع خوی در غرب دریاچه \* اورمیه نیز نفوذ  
کردند. همینکه واحدهای ارتش ایران در مسیر خود پیشروی را  
آغاز کردند اکراد بسیار به آرامی شروع به عقب نشینی کردند  
در ضمن ادعای شرکت داشتن در اداره \* امور این شهرها را  
نیز مرتب تکرار می کردند. از جانب هاشموف کونسول روسها  
اقداماتی درجهت جلوگیری از حمله \* عثمانی کرد شمال بس  
همسایگان آذربایجانی انجام گردید که مسئولین حکومت مهاباد  
نیز در انجام این اقدامات سهیم بودند. کینه و کدورت قبایل  
کرد با ترکهای آذربایجانی سابقه های کهن ملی، فرهنگی و  
تاریخی داشت. مخصوصاً " که بدگمانی نوینی از جانب حکومت  
چپگرای تبریز در مورد تقسیم املاک و زمین های زراعتی برایشان  
پیش آمده بود. بیشتر اکراد چنین فکری کردند که آذربایجانی  
ها دارای روح ملیت خواهی قدرتمندی نیستند، و برای اثبات  
نظریه \* خویش اظهار می داشتند که پیشه وری با آنها معاندان  
عریض و طولیل کمونیستی که داشت، يك ملی گرای وابسته بود  
و بسیار به سادگی وسهولت الحاق مجدد به ایران را پذیرفت.



اما برای اکراده، حس ناسیونالیستی پیش از هر مسئله‌ی دیگری بوده، از آغاز جنگ جهانی دوم، آنان نتوانسته بودند آرزوهای جدائی طلبانه‌ی خویش را، در هیچ نوشته‌ای مخفی نمایند و آنرا پوشیده دارند.



صلیح هیساری

## ملاقات در تهران

بر اساس راهنمایی های اتحاد شوروی در اوایل ماه اوت قاضی به تهران عزیمت نموده تا در آنجا راهی بیابد که از مسیر قانونی يك حکومت نیمه خود مختاری برای اکراد در يك استان واحد ایران به رسمیت شناخته شود. در آنجا قاضی دوبار با قوام السلطنه و يك بار با ژنرال رزم آرا دیدار و گفتگو کرده و نیز هر دو دفعه به سفارت خانه شوروی دعوت شد و در آنجا به او گفته شد که تامی تواند رفتارش با دولت مردان ایرانی آرام، متین، و صبورانه باشد.

رفتار قوام السلطنه منطقی بوده او گفت که تمام کردستان ایران با سنندج يك واحد جغرافیائی محسوب خواهد شد، که يك استاندار که از سوی دولت تعیین خواهد گردید، مور آنجا را اداره خواهد نمود. موقعیت و وضعیت کردستان با آذربایجان مساوی خواهد شد و بیشك قاضی اولین استاندار آنجا خواهد بود.

اگرچه قاضی برای پذیرفتن این نظریات تا حدودی از مسیر واقعی بدر برده شده بود، متوجه گردید که روسها هر نوع اقدامی را که در خلاف جهت اتحاد اکراد و آذربایجانی ها باشد می پذیرند و تا آنجائی که می کنند.

در سفارتخانه روسها در تهران، قاضی با آن گرمی که خود انتظار آن را داشت مورد استقبال قرار نگرفت، نیز بسیاری از قاضی گلایه کردند که چرا رفتار اکراد با آذربایجانی هائی که در میان نشان زندگی می کنند، خوب نیست؟

بخوبی پیدا بود که پذیرفتن پیشنهادهای قوام از جانب مسئولین آذربایجانی جز خیانت نمی باشد، زیرا امکان نداشت که هم

آن پیشنهادات را پذیرفت و هم جانب روسها را نگذاشت .  
سرنوشت و آینده<sup>۴</sup> اکراد بی قدرت و بی دوست تنها بستگی به  
حسن انسان دوستی و ترحم همسایه<sup>۵</sup> قدرتمند شمالیشان داشت .  
قاضی بهیچ عنوان حاضر نبود مسئولیت شکست را بگردن بگیرد  
بنا بر این درحالی که سفرش بی نتیجه بود و هیچ حاصلی  
نداشت به مهاباد برگشت .  
قوام السلطنه<sup>۶</sup> هفت خط و رئیس دیپلوماسی ایران شایسته  
پیش بینی این امر را کرده بود که امکان دارد پیشنهادهایش  
رد شود و نتواند در تسلیم کردن کامل احزاب منطبق  
موفق و کامیاب گردد .

www.iran-archive.com

## تصمیم ایران

در طول ماه اوت، مه‌باد اواسط تابستان پرسکوت و آرام خود را می‌گذرانید در حالیکه روزنامه‌های جهان و افکار عمومی دنیا بسیار مشکل می‌دانستند که از دور مسائل داخلی ایران را - تفسیر و از جریان آنها پشتیبانی نمایند.

اما در تهران کوشش بری تسلط و نست‌یابی کامل و مجدد بر منطقه بطور مرتب در جریان بود. در دوم ماه اوت قوام تغییراتی در کابینه‌اش داد و برای اولین بار سه نفر از کمونیست‌های حزب توده را وارد کابینه کرد. در آن هنگام مظفر فیروز بخاطر جانبداری از روسها تا حدودی بدنام شده بود، بعنوان معاون نخست‌وزیر و وزیر کار و تبلیغات منصوب گردید.

همزمان با این مسائل، توطئه‌گران حزب توده در چند شهر و منطقه نفت‌خیز شمال، شروع به یک حرکت مستقیم سیاسی نمودند که در نتیجه این کارآنان در ماه جولای سال ۱۹۴۶ یک اعتصاب وسیع علیه شرکت نفت "انگلو-ایران" ایجاد گردید که در رابطه با آن عده‌ای کشته و زخمی شدند. با عقب‌نشینی ارتش شوروی از آذربایجان، آرزوی تسلط کمونیزم بر ایران به یکباره در ناریکی فرو رفت.

اما بریتانیا از دیداد و توسعه خطر را در مناطق نفتخیز ایران و خلیج فارس بخوبی احساس کرده بود، و بسیار خوب می‌دانست که این مسئله تا کجا برای خاورمیانه خطرناک است، به همین خاطر نیروهای خود را به نزدیکی "بصره" در عراق منتقل نمود. توطئه حزب توده همچنان ادامه داشت، و در بیست و چهارم ماه اوت قوام عده زیادی از رهبران کمونیست را بازداشت کرد.

اما چنین پیدا بود که اینگونه اقدامات برای ریشه کردن امر نیست، البته هنوز تمام حقه های سیاسی در این راه بسکار برده نشده بوده. عشایر و ایلات جنوب با قفقائی و بختیاری ها ائتلاف کرده بودند که دست به يك حرکت ضد توده ای و ضد حکومتی بزنند. بعضی از رهبران این حرکت می گفتند که قبل از اقدام لازم است با مسئولین بریتانیا تماس بگیریم و برای اینکار روپیشنهای خود دلائلی هم داشتند.

همینکه جنبش ضد کمونیستی جنوب اندک توسعه ای پیدا کرد احساس شدید مذهبی و محافظه کاری اشخاص با نفوذ منطقه بیشتر از پیش فزونی گرفت.

در این لحظات غامض و حساس، شاه از قوام درخواست کرد که از مقام خویش استعفا دهد. قوام در حالیکه برای تشکیل کابینه ی بعدی از اول قول مساعد گرفت، به گفته \*<sup>۱</sup> و عمل کرد. نیز در این موقعیت مجبور گردید که سه نفر توده ای را از کابینه حذف نماید. و تمام هم و کوشش خود را در راه بازگرداندن آنرا بجان به آغوش مام میهن صرف نماید.

کابینه \* جدید روز نوزدهم اکتبر تشکیل گردیده، این هیئت تازه نفس توانست به اغتشاشات عشایری ها تمه دهد، قدم های مثبت در جهت رفع اوضاع بحرانی کشور بردارد، و سرانجام دست به يك سلسله اقدامات مهم و حیاتی برای تسلط مجدد قوای دولتی بر سر تا سر خاک ایران بزند. در اواسط ماه نوامبر در حدود یکصد نفر از سازمان دهندگان حزب توده در تهران دستگیر شدند و در روز شام نوزدهم نوامبر واحدهای ارتش ایران از سوی مردم زنجان، که در میان راه تبریز به تهران

واقع شده است ، به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند ، -  
همان شهری که در آنجا جاوید و پیشه‌وری سرانجام تسلیم  
حکومت مرکزی گردیدند .  
مسئله ، آذربایجان داشت آخرین لحظات پایدانی خویش  
رامی گذرانید .

www.iran-archive.com

## آخرین تنظیمات

اگراد جمهوری مهاباده، چنین می اندیشیدند که بحران - تهران و مشکلاتی که توده‌ای‌ها در جنوب ایجا کرده بودند باعث خواهد شد که دولت مرکزی نتواند با آذربایجان روبرو شود، بویژه در مرزهای بی‌دفاع شمالی و در اطراف منطقه سقز.

در این مدت عنایر اطراف مهاباده، اقلیت‌های مهم همچون: مامش و منگور که سران آنها با قاضی محمد کدورت‌های شخصی داشتند، بی لطفی خویش را آشکار کردند، اما فشارهای جانبی باعث شد که خود و قبایلشان بطرف مرزهای عراق رانده شوند.

جبهه جنوب در حالت سکون باقی مانده، منطقه سردشت و بانسه آرام بود و بطور کلی سکون و سکوت انتخاب شده بود.

درست برخلاف این امر که روسها اگر در مطمئن و خاطر جمع کرده بودند، ارتش ایران شهرهای مرزی را برای تحویل دادن به اکراد تخلیه نکرد. از جانب شمال شکاک و هرکی‌ها به روستائیان آذربایجانی فشار می آوردند، و در تبریز برای چهار شهر که مورد اختلاف بوده، قانون همکاری مشترک وضع کرده بودند، مثلاً "از اوایل ماه اکتبر فرماندهی نظامی نیروهای داخل شهر شاهپور (سلماس) به دونفر داده شده بود: سرهنگ زیروبیگ هرکی، و ژنرال دانشیان (غلام یحیی) آذربایجانی.

در اوایل ماه سپتامبر، حکومت مرکزی آخرین تلاشهای خود را در جهت دست یافتن به توافق با قاضی براساس پیشنهادهای قوام در تهران، بجای آورد. در روز عید رمضان، که در میان مسلمین روز پایان یافتن ماه روزه است، و عید بسیار محترمی است، ژنرال رزم آرا، سرهنگ دوم "علی اصغر فیوزی" را -

به مها با دفرستانا دتا در مورد الحاق مجدد کردستان به ایسران  
ونیز آزادی اسرائی که توسط اکراد در سقزوبانه نستگیر شده بودند  
با قاضی وسایر مسئولین حکومتی دیدار و گفتگو کند.  
سرهنگ فیوزی دستور داده بود که تاحدی که امکان دارد نیروی  
نظامی به منطقه بیاید.

ورود فیوزی با یک گره آئی عشیره ای ویک تجمع نظامی بررورد  
داشت و در آن روز قاضی از تمام واحدهای نظامی باز دید بعمل  
می آورد. گفتگوها کوتاه مدت بودند، پیشنهادها دایران این بود  
که: اکراد سلاح بر زمین بگذارند، الحاق مجدد به ایسران را  
تائید نمایند، اما جدا از آذربایجان، یعنی کاری به کار حکومت  
آذربایجان نداشته باشند. قاضی در برخورد نخست روی موافق  
به این پیشنهادها نشان داده، اما لازم بود که رضایت کابینه را  
نیز جلب نماید. روز بعد قاضی به فیوزی گفت که پیشنهادها  
قابل پذیرش نیستند، و وسائل نظامی که در نزدیکی های بانه  
به غنیمت گرفته شده اند قابل استرداد نمی باشند. او (فیوزی)  
تنها می توانست بر آوردی از قوای اکراد بنماید هر چند این امر  
تاحدودی ایجا بدگمانی می کرده، بویژه اگر این سوال شد  
وناخوشایند مطرح می شد که: آیا جمهوری اکراد قادر به دفاع  
از موجودیت خویش، آنها در برابر حمله تندو قاطع ارتش ایران  
می باشد؟

در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۶ سروان " آرشی روزولت جونیر" معاون  
وابسته نظامی آمریکا در تهران، یکی از غربیانی که در طول  
مدت جمهوری از مها باد دیدن کرده بوده، وارد مها باد شده، اما  
خیلی دیر بود. رفت و آمدهای آرشی روزولت جونیر به مها باد



پرمفعت و بسیار ارزشمند بوده، زیرا او توانست خاطرات بسیار مستندی از اوضاع داخلی حکومت و مردم کرد، از زبان اکراد مطلع و آگاه جمع آوری کند. آنچه آرشی روزولت جونیر را - بسیار به تعجب واداشته بود، فضای آزاد مهاباد بوده چیزی که اصلاً و بهیچ عنوان قابل مقایسه با رژیم کمونیستی - آذربایجان نبوده، و او عین مطلب را به خود قاضی نیز گفت. قاضی به سهم خویش این چنین به نماینده آمریکا گفت: - اکراد ایران استانی به معنای واقعی کلمه "دمکرات" می - خواهند که زیر نظر رژیم فدرال اداره گردد، همانگونه که در ایالات متحده آمریکا وجود دارد، اگر حکومت آمریکا نمی - تواند از این آرزوی مردم کرد پشتیبانی نماید، اقلاً به دشمنی با اکراد برخیزد. در طول مدت این دیدار اعضا کمیته مرکزی سعی فراوان داشتند که کمترین آثار و نشانی از روسها نمایان نگردد، این کار هم زیاد دشوار نبود، بویژه که در آن وقت تنها اسدوف در مهاباد می زیست.

اگرچه پس از این دیدار و آشنائی نزدیک با اوضاع، آرشی روزولت می توانست مطالب را با دولت متبوع خود در میان بگذارد و همه چیز را به آنها بگوید، اما هیچ دلیلی نداشت که آمریکا خود را با یک جنبش ملی در گوشه دور افتاده ای از ایران گرفتار نماید. در این مدت احتمال دارد که خط مشی سیاسی ایران از جانب بعضی از رؤسای عثمانی شمال همچون امرخان شکاک خوب درک شده باشد. اگرچه در آن لحظات هنوز به شدت تحت تأثیر فضای ناسیونالیستی موجود در مهاباد بودند. حکومت مهاباد بخوبی می توانست حس همدردی را در اکراد بیدار و تحریک نماید، ما بیشتر نیا زمندی های

آنان را نمی توانست تا مین نماید.

امرخان وقتی متوجه جانب شرقی گردیده، تنها کمونیستهای -  
آذربایجانی بودند که بچشم می آمدند، و این نشان می داد که  
انجام يك همکاری با عشایر بختیاری و قشقای های جنوب کاملاً  
ضرورت دارد. دلیلی نداشت اگر ادعا می کرد که در بیان نامه اخیر  
قوام حقوقی برایشان در نظر گرفته شده بوده و از حزب توده نیز  
بیزار و متنفر بودند. همراه با تمام ایران علیه دشمن مشترك  
وارد نبرد نشوند. در این هنگام امرخان برای دست یافتن به  
يك موافقت مصلحتی، همانند سران عشایر همفکرش، از کونسل  
آمریکا در تبریز درخواست کرد که پیامی برای قوام ارسال  
دارد که در آن پیام بگوید دولت در برابر رفتار صبورانه و آرام  
خود در منطقه می تواند به وفاداری اگر ادا میدوار و مطمئن  
باشد. پاسخ قوام این بود: چگونگی برخورد دولت با مردم  
منطقه بستگی به نشان دادن عملی وفاداری اگر ادا در حال و آینده  
می باشد، بویژه در این هنگام اغتشاش و ناامنی منطقه.  
روز دوازدهم نوامبر نماینده امرخان با عجله فراوان تبریز  
را بجانب منطقه شكاكها ترك گفت تا خبر برساند که در آینده  
نزدیکی ارتش ایران به آن نواحی بر خواهد گشت.  
در مهاباد قاضی متوجه این امر گردیده بود که امرخان از بس  
وجود آمدن يك خودمختاری تحت نظارت روسها هیچ خوشحالی  
نیست، البته باید اقرار کرد که تا آن هنگام قاضی نیز در افکار  
و عقاید خویش تجدید نظر کرده بود. اما امرخان به نام يك  
رئیس قبیله که افراسلح فراوانی نیز در اختیار داشت، از -  
تمام مزایای آزادی و استقلال را می که حتی قاضی هم تا حدودی

فاقد آن بوده، بهره داشت.

روسها درمهاباد دفتر نمایندگی ویژه داشتند. در اینجا لازم است که اشاره شود که جای تردید است که قاضی در اواخر از مشورت و رایزنی با مستشاران روسی سردی از خود نشان داده باشد هنوز قاضی به شدت در برابر مردم احساس مسئولیت می کرد و می خواست که او عامل اصلی درستیابی آنان به خود مختاری باشد و همین مسئله او را به میان پيله‌ای کشانید که بنظر عده‌ای خوباً نرا بدور خویش تنید.

روز بیستم ماه نوامبر، عموزاده<sup>۱</sup> و محمدحسین سیف قاضی که برای معالجه<sup>۲</sup> چاقی بیش از حد و ناراحتی معده به باکو رفته بوده، به مهاباد برگشت. شاید اگر کمی دیرتر به مهاباد برمی گشت، دچار این سرنوشت دلخراش ورنج آور - نمی گردید.

## سقوط آذربایجان

آخرین روزهای عمر جمهوری داشت سپری می شده و نفسهایش بسه شماره افتاده بوده و حوادث غیرمنتظره یکی پس از دیگری روی می دادند.

سفیر روس در تهران چندبار به حکومت ایران هشدار داد که ناامنی ها و اغتشاشات در مرز روسیه ، و در ناحیه \* استراتژیکی آذربایجان بهیچ عنوان قابل تحمل نیست . بعضی از مفسران بر این عقیده بودند که حتی اگر با زور هم شده باشد، اتحاد شوروی از انجام یا فتن تصمیمات قوام جلوگیری خواهد کرد .

در روز بیست و هفتم ماه نوامبر ، سفیر آمریکا در ایران جورج وی آلن آشکارا اعلام کرد که این مطلب را که ایران گفته است : " ... حکومت ایران مجبور است برای ایجاد امنیت ، نیروی نظامی به تمام نقاط ایران گسیل دارد ... " ، مطالبی کاملاً " طبیعی و درست است . همان روز قاضی طی تلگرافی مراتب مخالفت خود را از اعزام نیرو به آذربایجان و کردستان اعلام کرده ، اما قوام از تصمیم خود برنگشت .

زمانیکه روزهای تسلط ارتش ایران بر آذربایجان نزدیک می شدند راهنمایان و کمک دهندگان روسی در مورد مسئله \* هم پیمانی نظامی بین اکرا دو آذربایجانی ها سکوت اختیار کردند .

در اوایل ماه نوامبر ، یک هیئت نمایندگی از جانب اکرا دسرای گفتگو با هاشموف ، عازم اورمیه گردیدند . در آنجا هاشموف به آنان اطمینان داد که دولت حداقل نیرو را به کردستان خواهد فرستاد و این نیروها فقط تا پایان انتخابات مجلس امنیت را

در منطقه نگاه خواهند داشت ، پس از پایان انتخابات دوباره از منطقه خارج خواهند شد. به استناد بعضی از منابع روسها چنین نشان دادند که به گفته های قوام باور دارند.

بنا بر این قاضی روز پنجم ماه اسامبر دعوت برای ایجاد شورائی بنام " شورای جنگ " نمود که در آن ده نفر از رهبران، وزیر جنگ سیف قاضی ، و نماینده " مجلس صدر قاضی " شرکت داشتند.

تصمیم در این شورا چنان اتخاذ گردید که قبایل کرد و قوای مسلح جمهوری در برابر دولت ایستادگی نمایند. اما تصمیم نهائی را به فردای آن روز که قرار بود در حیاط " مسجد عباس آقا " ی - مهاباد گرد آیند، موکول کردند، و در آنجا نیز اکثر رؤسای عشایر و اعضاء " کمیته " مرکزی حزب انتظار آخرین تصمیمات را می - کشیدند. در مسجد صدر قاضی گفت با توجه به این امر که من در تهران بوده ام می توانم به شما اطمینان بدهم که حضور ارتش ایران در منطقه نمی تواند سد راه نیروهای متحد قبایل و ارتش جمهوری مهاباد گردد. در آغاز که تصمیم و گفته " او " که اظهار داشت نیروی خصم یا رای روبرو شدن با ما را ندارند، بسیار از جانب حاضران مورد استقبال قرار گرفت و از آن پشتیبانی شده. اما ناگاه از گوشه و کنار صداهای اعتراض آمیز بلند شد و گفتند که تازه برای این سخنان خیلی دیر شده است، و سرنوشت جمهوری رابطه " مستقیم با اوضاع آذربایجان و نیز قدرتهای بزرگ خارجی دارد. گر هم آئی در حالتی بی پایان رسید که تصمیم قطعی اتخاذ نگردید و روحیه " مردم برای ایستادگی و مقاومت تا حدودی نیستز متزلزل گردید. ( توضیح : بنا بر گفته " بیشتر شاهدان عینی - که در آن روز در حیاط مسجد عباس آقا بوده اند، در آن روز صدر

قاضی درحیاط مسجد عباس آقا سخنرانی نکرد، بلکه تنها قاضی محمد طی سخنانی مردم را دعوت به خونسردی و آرامش نمود و گفت که هرگونه تصمیم عجولانه‌ای عواقب بسیار وخیم و اسفباری بدنبال خواهد داشت. نیز اعلام داشت با وجود این که خطر بسیار نزدیک است و من هرگونه اختیار و امکان لازم را برای خارج شدن از منطقه دارم، از میان شما نخواهم رفت و جانم را فدای شماها خواهم کرد (۰۰۰ - مترجم).

در تبریز نیز این چنین شورائی (شورای جنگ) تشکیل گردید که در آن استاندار "جاوید" ، رئیس شورای استانی " شبستری" بی ریا ، و ژنرال دانشیان شرکت داشتند اما در تمام مدت جلسه آنان جو سراسر بدبینی و یأس برنشتان سایه افکنده بود.

پیشه‌وری واقع بین تر و رفتارش میانه‌روانه بود. سحرگاه روز ۱۱ سا مبر در تبریز شایع گردید که مردم بایستد ایستادگی کنند، اما همان روز چند ساعت دیرتر خبریخش گردید که سلام الله جاوید تلگراف تسلیم شدن به تهران ارسال داشته و دیگران سران و مسئولان حزبی به جانب شمال گریخته‌اند.

فردای آن روز که دوازدهم دسامبر بود، يك عکس العمل شدید ضد کمونیستی برافشاد. وزیر فرهنگ بی نام و نشان قبلی " محمد بی ریا " که از چند عده‌ای که دنبالش می‌کردند گریخته و خود را به بیمارستان روس‌ها رسانده بود، جمعیت به دنبال او به داخل بیمارستان هجوم برده و او را گرفتند و بیرون کشیدند، سپس او را به پشت ماشین جیپی بسته و در تمام خیابان‌های شهر او را بدنبال او توموبیل کشیدند. نزدیکی های غروب روز ۱۳ دسامبر دوازدهم از تسلیم شدن جاوید و لین و احمدی ارتش وارد شهر گردیدند.